

• ■ به شرطی که اسمش را نیاوریم

فهرست

- بی مقدمه ۳
- ۱ - ولایت فقیه در کجای دین آمده است؟ ۵
- ۲ - "ولایت فقیه" دلیل عقلی هم دارد؟ ۱۰
- ۳ - مگر دین یک امر فردی نیست! چکار به حکومت دارد؟ ۱۴
- ۴ - پس چرا بعضی پیامبران الهی برای تأسیس حکومت تلاشی نداشته‌اند؟! ۱۶
- ۵ - اگر حکومت لازمه اجرای احکام اسلام است، چرا ائمه (علیهم السلام) برای آن فعالیت نمی‌کرده‌اند؟ ۲۱
- ۶ - دین سیاسی مردم را زده می‌کند! ۲۳
- ۷ - "ولایت فقیه" قبل از انقلاب کجا بود؟ ۲۷
- ۸ - پس چرا در این موضوع این همه اختلاف بین علما وجود دارد؟! ۳۴
- ۹ - کسی که معصوم نیست، چطور ولایت دارد؟ ۳۷
- ۱۰ - مطلقه دیگر چه صیغه‌ای است؟ ۴۱
- ۱۱ - چرا لفظ "مطلقه" بعد از رحلت امام (ره) به قانون اساسی اضافه شد؟ ۴۴
- ۱۲ - کسی که ارتباط با وحی ندارد، چرا این همه اختیار دارد؟ ۴۶
- ۱۳ - کدام فقیه ولایت دارد؟ ۴۸
- ۱۴ - چرا ولی باید "فقیه" باشد؟ (چرا یک کارشناس نباشد؟) ۵۱

- ۱۵ - ولایت یا وکالت یا نظارت فقیه؟ ۵۳
- ۱۶ - مگر عقل "حجت باطنی" نیست، دیگر چه نیازی به ولایت فقیه است؟ ۵۷
- ۱۷ - چرا خبرگان به جای مردم رهبر را انتخاب می‌کنند؟ ۵۹
- ۱۸ - چرا رهبری خودش مجلس خبرگان را تعیین می‌کند؟! ۶۲
- (شبهه دور) ۶۲
- ۱۹ - عزل ولی فقیه! ۶۵
- ۲۰ - ولایت فقیه و جایگاه مراجع تقلید ۶۷
- ۲۱ - اگر یکی از فقیهان اعلم تر از ولی فقیه باشد، چه؟ ۷۱
- ۲۲ - تجربه سی ساله اجرای اصل ولایت فقیه و وجود بسیاری از مشکلات در جامعه! ۷۳
- ۲۳ - "مردم سالاری دینی" شعار یا واقعیت؟ ۷۶
- ۲۴ - علی (علیه السلام) را مردم نخواستند، در خانه نشست! ۷۹
- ۲۵ - این همه اختیارات برای ولایت فقیه، دیکتاتوری نمی‌آورد؟! ۸۳
- ۲۶ - تکلیف دموکراسی چه می‌شود؟ ۸۷
- ۲۸ - ولایت فقیه و تنفیذ حکم رئیس جمهور منتخب مردم! ۹۴
- ۲۹ - چرا "ولایت فقیه" مثل حکومت‌های سلطنتی مادام‌العمر است؟! ۹۸
- ۳۰ - شورای رهبری؟ ۱۰۰
- ۳۱ - ولایت فقیه و حیطه امور شخصی افراد ۱۰۲
- ۳۳ - ولایت فقیه و سایر کشورهای مسلمان! ۱۰۵
- ۳۴ - پیرامون رهبر فعلی انقلاب ۱۰۷
- منابع ۱۱۵

بی مقدمه

■ اکنون که دوران غیبت امام (علیه السلام) پیش آمده و بناست احکام حکومتی اسلام باقی بماند و استمرار پیدا کند و هرج و مرج هم روا نیست، تشکیل حکومت لازم می آید. عقل هم به ما حکم می کند که تشکیلات لازم است تا اگر به ما هجوم آوردند بتوانیم جلوگیری کنیم؛ اگر به نوامیس مسلمین تهاجم کردند، دفاع کنیم. شرع مقدس هم دستور داده که باید همیشه در برابر اشخاصی که می خواهند به شما تجاوز کنند برای دفاع آماده باشید. برای جلوگیری از تعدیات افراد نسبت به یکدیگر هم حکومت و دستگاه قضایی و اجرایی لازم است. چون این امور به خودی خود صورت نمی گیرند، باید حکومت تشکیل داد. چون تشکیل حکومت و اداره جامعه بودجه و مالیات می خواهد، شارع مقدس بودجه و انواع مالیاتش را نیز تعیین نموده است؛ مانند خراجات، خمس، زکات و غیره.

اکنون که شخص معینی از طرف خدای تبارک و تعالی برای احراز امر حکومت در دوره غیبت تعیین نشده است تکلیف چیست؟ آیا باید اسلام را رها کنید؟ دیگر اسلام نمی خواهیم؟ اسلام فقط برای دویست سال بود؟ یا اینکه اسلام تکلیف را معین کرده است؟^(۱)

■ متکی هستیم بر یک ارزشهایی در باب حکومت که آن ارزشها را اگر ما بیان بکنیم، هر شنونده ای که با انصاف باشد، آن را قبول خواهد کرد. به شرط اینکه اسمش را نیاوریم؛ اسمش ولایت فقیه است. تا گفتیم ولایت فقیه، یک پیش داوری هایی فوراً به وجود می آید در ذهن مخاطب ... اما اگر همین را شما بیان بکنید، بگویید ما معتقد هستیم، مثلاً کسی باید در رأس کار قرار بگیرد که مرتکب گناه نشود؛ عدالت؛ عمداً گناه نکند. کسی باید باشد که نسبت به مردم دلسوز باشد. کسی باید باشد که از هوای نفس خود پیروی نکند. کدام شخصیت سیاسی است در دنیا که اینها را قبول نداشته باشد؟^(۲)

۱ - امام خمینی (ره) - کتاب ولایت فقیه صفحه ۵۰

۲ - رهبر معظم انقلاب ۴/۶/۱۳۷۲ - دیدار با سفرا و کارداران وزارت امور خارجه

۱ - ولایت فقیه در کجای دین آمده است؟

ولایت فقیه در کلام پیامبر (صلی الله علیه و آله)

بررسی سیره عملی و نظری پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مبین این واقعیت است که یکی از مهمترین کارهای آن حضرت، استحکام تداوم رهبری به وسیله "نخبگان دینی" بر اساس دستورات الهی بود. بر اساس تعالیم پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، ولایت "عالم به احادیث و روایات" - که حضرتشان آنان را "فقیه" می‌نامید - باید بر جامعه تحقق یابد. به همین سبب می‌فرمود: « ای مردم! جانشینان من کسانی‌اند که پس از من احادیث و سنت مرا بیان می‌کنند»^(۱) و نیز فرمود: « الفقهاء امناء الرسل»^(۲)؛ « فقیهان امانت داران پیامبرانند » و « ان العلماء

۱ - عیون اخبار الرضا (علیه السلام) - ج ۲ - ص ۳۷

۲ - کافی - ج ۱ - ص ۴۶

ورثة الانبياء... «^(۱)؛ «عالمان وارثان انبیا هستند...» و «منزلة الفقيه في هذا الوقت كمنزلة الأنبياء في بني اسرائيل»^(۲).

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در مرحله نخست، برترین فقیهان و نخبگان؛ یعنی، معصومان (علیهم السلام) را جانشینان خاص و در رتبه دوم، فقیهان غیر معصوم را جانشینان عامّ خود معرفی نمودند.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) اگر چه می‌توانست دانشمندان دیگری را - که علم تاریخ، حقوق و سیاست، طب، اقتصاد، صنعت، و... دارند - جانشین خود و حاکم بر مردم کند؛ ولی به شناخت شریعت اسلامی تکیه کرد و فرمود: «من إستعمل عاملاً من المسلمین و هو یعلم ان فیهم اولی بذلک منه و اعلم بکتاب الله و سنة نبیه فقد خان الله و رسوله و جمیع المسلمین»^(۳)؛ «کسی که کاری از مسلمانان را بر عهده گیرد، در صورتی که می‌داند فرد مناسبتری برای آن موضوع وجود دارد که به کتاب خدا و سنت پیامبر داناتر است، به درستی که به خدا و رسول او و همه مسلمانان خیانت کرده است».

روایات اهل بیت (علیهم السلام)

بعد از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، ائمه اطهار (علیهم السلام) نیز به مسأله ولایت فقیه اهمیت ویژه‌ای دادند و بر نقش فقه و فقاہت در اداره و رهبری جامعه اسلامی تأکید کردند.

۱ - کافی - ج ۱ - ص ۳۲

۲ - بحار - ج ۷۵ - ص ۳۴۶

۳ - الغدير - ج ۸ - ص ۲۹۱

- امام علی (علیه السلام) می‌فرماید: «ایها الناس إنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ»^(۱)؛ ای مردم! به درستی که شایسته‌ترین مردم به این امر (حکومت)، با کفایت‌ترین مردم و عالم‌ترین آنان به دستورات خداوند در امر حکومت است.

- یکی از دلایل نقلی، مقبوله عمرین حنظله است که در طول تاریخ مورد استناد فقیهان شیعه بوده است. عمرین حنظله روایت می‌کند: «از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم: دو نفر از ما (شیعیان) که در باب "دین" و "میراث" نزاعی دارند، به نزد سلطان یا قاضیان [حکومت‌های جور] جهت حل آن می‌روند؛ آیا این عمل جایز است؟ حضرت فرمود: هر کس در موارد حق یا باطل به آنان مراجعه کند؛ در واقع به سوی طاغوت رفته و از او مطالبه قضاوت کرده است. از این رو آنچه بر اساس حکم او [که خود فاقد مشروعیت است] دریافت می‌دارد، به باطل اخذ نموده است؛ هر چند در واقع حق ثابت او باشد؛ زیرا آن را بر اساس حکم طاغوت گرفته است. خداوند امر فرموده است: باید به طاغوت کافر باشند و آن را به رسمیت نشناسند و می‌فرماید: «يُرِيدُونَ أَن يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ»^۲ آنگاه پرسیدم پس در این صورت چه باید بکنند؟ امام (علیه السلام) فرمود: باید به کسانی از شما (شیعیان) که حدیث و سخنان ما را روایت می‌کنند و در حلال و حرام ما به دقت می‌نگرند و احکام ما را به خوبی باز می‌شناسند (عالم عادل)، مراجعه کنند و او را به عنوان حاکم بپذیرند. من چنین کسی را بر شما حاکم قرار دادم (فَأَنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا).

۱- نهج البلاغه - خطبه ۱۷۲

۲- سوره نساء آیه ۵۹

پس هرگاه به حکم ما حکم کند و از او پذیرفته نشود، حکم خدا کوچک شمرده شده و بر ما رد شده است و آن که ما را رد کند، خدا را رد کرده است و چنین چیزی در حد شرک به خداوند است»^(۱). این حدیث از جهت سند معتبر و مورد قبول فقیهان شیعه است.

- امام رضا (علیه السلام)، در حدیث مفصلی خطاب به فضل بن شاذان نیشابوی می‌فرماید « اگر امام عادل و امینی نباشد حقوق مردم محفوظ نمی‌ماند و دین کهنه شده و احکام وارونه می‌گردد»^(۲).

- اسحاق بن یعقوب نامه‌ای برای حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه) می‌نویسد و محمد بن عثمان، نماینده آن حضرت، نامه را می‌رساند جواب نامه به خط مبارک صادر می‌شود: « وأما الحوادث الواقعة فأرجعو فيها إلى رواة حديثنا، فإنهم حجتى عليكم و أنا حجة الله »^۳ - در حوادث و پیشامدها به راویان حدیث ما رجوع کنید، چرا که آنان حجّت من بر شمایند و من حجّت خدایم.

« اینک می‌گویند ولی امر حجّت خداست، آیا در مسائل شرعیه حجّت است که برای ما مسأله بگوید؟ اگر رسول اکرم (صلی الله علیه و اله) فرموده بود که من می‌روم، و امیرالمؤمنین (علیه السلام) حجّت من بر شماست. شما از این می‌فهمیدید که حضرت رفتند، کارها همه تعطیل شد فقط

۱ - کافی - ج ۱ - ص ۶۷

۲ - علل الشرایع - ج ۱ - ص ۲۵۱

۳ - کمال الدین و إتمام النعمه - ج ۲ - ص ۴۸۳

مسأله گویی مانده که آن هم به حضرت امیر (علیه السلام)
واگذار شده است!

"حجة الله" کسی است که خداوند او را برای انجام اموری قرار داده است، و تمام کارها، افعال و اقوال او حجت بر مسلمین است. اگر کسی تخلف کرد، بر او احتجاج (اقامه برهان و دعوی) خواهد شد. اگر امر کرد که کاری انجام دهید، حدود را این طور جاری کنید، غنایم، زکات و صدقات را به چنین مصارفی برسانید و شما تخلف کردید، خداوند در روز قیامت بر شما احتجاج می کند. اگر با وجود حجت برای حل و فصل امور به دستگاه ظلم رجوع کردید، خداوند در روز قیامت بر شما احتجاج خواهد کرد که من برای شما حجت قرار دادم، چرا به ظلمه و دستگاه قضایی ستمگران مراجعه کردید. «^(۱)

روایات متعدد دیگری نیز از امامان معصوم (علیهم السلام) در زمینه ولایت فقیه وجود دارد که به جهت اختصار از ذکر آنها خودداری گردید. (جهت مطالعات تکمیلی می توانید به منابع ذکر شده در انتهای کتاب مراجعه فرمایید)

۲ - "ولایت فقیه" دلیل عقلی هم دارد؟

- « ولایت فقیه از موضوعاتی است که تصور آن موجب تصدیقش می‌شود، و چندان به برهان احتیاج ندارد. به این معنی که هرکس عقاید و احکام اسلام را حتی اجمالاً دریافته باشد چون به ولایت فقیه برسد و آن را به تصور آورد، بی‌درنگ تصدیق خواهد کرد و آن را ضروری و بدیهی خواهد شناخت. ^(۱)»

- « اگر طرف صحبت ما آن کسانی باشند که اساساً حکومت دین را قبول ندارند، اجرای احکام الهی را در میان انسان‌ها به جد نمی‌گیرند و قبول نمی‌کنند، البته محتاج استدلال دیگری خواهیم بود. اما آن کسی که می‌پذیرد باید احکام الهی و قوانین اسلامی در جامعه پیاده بشود و این را لازمه‌ی اعتقاد به خدا و به اسلام می‌داند، در برابر کسی که چنین زمینه‌ی اعتقادی را دارد، ما محتاج استدلال برای ولایت فقیه نیستیم که ثابت کنیم که در روایت یا در قرآن چنین گفته شده است. زیرا که جامعه‌ای که با قوانین

اسلامی باید اداره بشود، اداره کننده‌ی جامعه، باید این قوانین را بداند.»^(۱)

- دهها روش عقلی برای اثبات این اصل مترقی و ضروری وجود دارد که در اینجا صرفاً به ذکر یک استدلال ساده (و البته برای مخاطب مسلمان) اکتفا می‌گردد.^(۲)

- به طور مختصر می‌توان گفت :

۱ - برای تعیین نیازمندی‌های اجتماعی و جلوگیری از هرج و مرج و فساد، وجود حکومت در هر جامعه‌ای امری ضروری است. [حکومت لازم است]

۲ - اولاً : احکام اجتماعی اسلام جاودانه است؛ باید در همه زمان ها و مکان ها اجرا گردد و تعطیل‌بردار نیست حتی در عصر غیبت (خاتمیت = جامعیت و جاودانگی)

ثانیاً : احکام اجتماعی و حتی بسیاری از احکام فردی^(۳) اسلام بدون وجود حکومت اسلامی هیچ ضمانت اجرایی نخواهد داشت (قانون خوب، بدون اجرا، ثمره‌ای ندارد)

۱ - بیانات مقام معظم رهبری در خطبه نماز جمعه ۳۰/۲/۱۳۶۲

۲ - جهت مطالعه بیشتر میتوانید به منابع زیر مراجعه کنید:

-انوار الفقاهه، جلد ۱، صفحه ۴۵۴

-نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه، آیت الله مصباح یزدی، صفحه ۹۰

-مردم سالاری دینی و نظریه ولایت فقیه، آیت الله مصباح یزدی، صفحه ۹۶

-ولایت فقیه؛ ولایت فقاہت و عدالت، آیت الله جوادی آملی صفحه ۱۵۱

۳ - به عنوان مثال: تصور کنید، اگر انسان قصد کند، که فرزند خود را تربیت دینی کند، در جامعه‌ای که دین در اداره آن نقشی ندارد و صرفاً در نهادهای دینی خلاصه شده است، دین در مساجد و منابر هست اما در مدارس و معابر، ←

و ثالثاً: دین اسلام برای حکومت ساختار و برنامه جدی دارد و حکومت غیر اسلامی را نفی می نماید.

[برای تحقق احکام اسلام، تاسیس حکومت اسلامی ضروری است]

۳ - حکومت، حاکم می خواهد.

۴ - حکومت مطلوب در اسلام، حکومتی است که معصوم (علیه السلام) در رأس آن باشد.

۵ - در زمانی که مردم از وجود رهبر معصوم محرومند یا باید خداوند حکیم از اجرای احکام اسلام و تأسیس حکومت صرفنظر کرده باشد و در دوران طولانی غیبت، فرسودگی و تحریفات دین را بپذیرد یا اجازه اجرای آن را به شخص دیگری داده باشد تا نقض غرض و خلاف حکمت الهی نشود.

با توجه به باطل بودن فرض اول، فرض دوم ثابت می شود؛ یعنی، با توجه به ابدی بودن احکام اسلامی، از راه عقل کشف می کنیم که چنین اذن و اجازه‌ای از طرف خدای متعال و اولیای معصوم (علیهم السلام) صادر شده است حتی اگر بیان نقلی روشنی در این خصوص نرسیده باشد. (که فراوان رسیده است)

۶ - عقل می گوید؛ اگر فراهم آوردن ایده آل میسر نشد باید نزدیک‌ترین مرتبه به حد مطلوب را تأمین کرد. هنگامیکه مردم از

→ در رسانه ها و روزنامه ها خیر، بدیهی است که این تعارض جدی بین خانه و جامعه منجر به حذف تدریجی حتی ظواهر دینی خواهد گردید. زیرا ساختار دین به صورت یک کل واحد با اجزاء به هم مرتبط است ... (به منظور مطالعه بیشتر در این موضوع به کتاب خورشید مغرب - محمدرضا حکیمی - صفحه ۲۵۰ به بعد مراجعه فرمایید)

به شرطی که اسمش را نیاوریم ■ ۱۳

مواهب حکومت معصوم (علیه السلام) محروم باشند، باید به دنبال نزدیک‌ترین و شبیه‌ترین حکومت به حکومت امام معصوم (علیه السلام) باشند. هم در علم (فقاہت)، هم در عمل (عدالت) و هم در قابلیت‌های شخصی (کفایت)

۷ - ولایت فقیه یعنی حاکمیت فقاہت، عدالت و کفایت در رأس حکومت اسلامی در عصر غیبت.

۳ - مگر دین یک امر فردی نیست! چکار به حکومت دارد؟

- « مذهب اسلام همزمان با اینکه به انسان می‌گوید که خدا را عبادت کن و چگونه عبادت کن، به او می‌گوید چگونه زندگی کن و روابط خود را با سایر انسان‌ها باید چگونه تنظیم کنی و حتی جامعه اسلامی با سایر جوامع باید چگونه روابطی را برقرار نماید. هیچ حرکتی و عملی از فرد و یا جامعه نیست مگر اینکه مذهب اسلام برای آن حکمی مقرر داشته است. »^(۱)

- « دلیل دیگر بر لزوم تشکیل حکومت، ماهیت و کیفیت قوانین اسلام (احکام شرع) است. ماهیت و کیفیت این قوانین می‌رساند که برای تکوین یک دولت و برای اداره سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه تشریح گشته است. »^(۲)

۱ - صحیفه نور - ج ۴ - ص ۱۶۷

۲ - رهبر معظم انقلاب - ۳/۱۲/۱۳۷۷

– « آن روز که در غرب هیچ خبری نبود و ساکنانش در توخُش به سر می‌بردند و امریکا سرزمین سرخپوستان نیمه‌وحشی بود، دو مملکت پهناور ایران و روم محکوم استبداد و اشرافیت و تبعیض و تسلط قدرتمندان بودند و اثری از حکومت مردم و قانون در آنها نبود؛ خدای تبارک و تعالی به وسیله رسول اکرم (صلی الله علیه و اله) قوانینی فرستاد که انسان از عظمت آنها به شگفت می‌آید. برای همه امور قانون و آداب آورده است. برای انسان پیش از آنکه نطفه‌اش منعقد شود تا پس از آنکه به گور می‌رود، قانون وضع کرده است.

همان‌طور که برای وظایف عبادی قانون دارد، برای امور اجتماعی و حکومتی، قانون و راه و رسم دارد. حقوق اسلام یک حقوق مترقی و متکامل و جامع است. ^(۱)»

– « اسلام برنامه زندگی دارد؛ اسلام برنامه حکومت دارد؛ اسلام قریب پانصد سال – تقریباً یا بیشتر – حکومت کرده است؛ سلطنت کرده است؛ با اینکه احکام اسلام در آن وقت باز آن‌طور اجرا نشده است که باید اجرا بشود، لکن همان نیمه اجرا شده‌اش ممالک بزرگی را اداره کرده است، با عزت و شوکت از همه جهات، از همه کیفیات. ^(۲)»

۱ - کتاب ولایت فقیه - امام خمینی - ص ۱۲

۲ - صحیفه نور - ج ۲ - ص ۳۱

۴ - پس چرا بعضی پیامبران الهی برای تأسیس حکومت تلاشی نداشته‌اند؟!

- « انبیاء کارشان مسئله گویی فقط نبود. اگر انبیاء فقط به این اکتفا می‌کردند که حلال و حرامی را برای مردم بیان کنند، این که مشکلی وجود نداشت؛ کسی با اینها در نمی‌افتاد. در آیه شریفه: «الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ»^(۱)، این چه تبلیغی است که خشیت از مردم در او مندرج است، که انسان باید از مردم نترسد در حال این تبلیغ. اگر فقط بیان چند حکم شرعی بود که ترس، موردی نداشت که خدای متعال تمجید کند که از مردم نمی‌ترسند؛ از غیر نمی‌ترسند. این تجربه‌های دشواری که انبیاء الهی در طول عمر مبارک خودشان متحمل شدند، برای کی بود؟ چه کار می‌کردند؟ «وَ كَأَيِّنَ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ مَا

۱ - (پیامبران) پیشین کسانی بودند که تبلیغ رسالت‌های الهی می‌کردند و (تنها) از او می‌ترسیدند، و از هیچ کس جز خدا بیم نداشتند (احزاب : ۳۹)

ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَكَانُوا»^(۱). چی بود این رسالتی که باید برایش جنگید؟ باید جنود الله را برای او بسیج کرد، پیش برد؛ فقط گفتن چند جمله‌ی حلال و حرام و گفتن چند مسئله است؟ انبیاء برای اقامه‌ی حق، برای اقامه‌ی عدل، برای مبارزه‌ی با ظلم، برای مبارزه‌ی با فساد قیام کردند، برای شکستن طاغوت‌ها قیام کردند. طاغوت آن بتی نیست که به فلان دیوار یا در آن زمان به کعبه آویزان می‌کردند؛ او که چیزی نیست که طغیان بخواهد بکند. طاغوت آن انسان طغیانگری است که به پیشخوانه‌ی آن بت، بت وجود خود را بر مردم تحمیل می‌کند. طاغوت، فرعون است؛ «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ»^(۲)، این، طاغوت است. با اینها جنگیدند، با اینها مبارزه کردند، جان خودشان را کف دست گذاشتند، در مقابل ظلم ساکت نشستند، در مقابل زورگوئی ساکت نشستند، در مقابل اضلال مردم سکوت نکردند؛ انبیاء، اینند.^(۳)

– بنابر آیات متعددی که هدف اصلی از ارسال رسولان را اقامه قسط و عدل در جامعه معرفی می‌کند «ليقوم الناس بالقسط» (حدید: ۲۵) کاملاً بدیهی و روشن است که تحقق عدالت در جامعه هم نیازمند وجود قوانین عادلانه و و هم نظام اجرایی است، تا

۱ – چه بسیار پیامبرانی که مردان الهی فراوانی به همراه آنان جنگ کردند! آنها هیچ گاه در برابر آنچه در راه خدا به آنان می‌رسید، سست و ناتوان نشدند (و تن به تسلیم ندادند). (آل عمران : ۱۴۶)

۲ – فرعون در زمین برتری جویی کرد، و اهل آن را به گروه‌های مختلفی تقسیم نمود. گروهی را به ضعف و ناتوانی می‌کشاند. (قصص : ۴)

۳ – بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار روحانیون و طلاب تشیع و تسنن

قوانین عدل الهی ضمانت تحقق و اجرا در جامعه پیدا کند. لذا اقامه عدالت در جامعه بدون تأسیس حکومت الهی محال و غیر ممکن خواهد بود، پس تشکیل حکومت در دستور کار تمام انبیای الهی بوده است ولی تشکیل حکومت ممکن است در شرایطی خاص، برای پیامبری مقدور نباشد؛ مانند رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) که در چند سال اول رسالت خود، از تشکیل حکومت معذور بودند یا حضرت عیسی (علیه السلام) که تحت فشار شدید دستگاه حاکم قرار داشتند.

– گاه در عصر پیامبری بزرگ – که مسولیت زمامداری جامعه بر عهده‌ی او است – برخی دیگر از انبیای الهی، زیرمجموعه‌ی رسالت او بوده و تنها سمت تبلیغ احکام دین را داشتند و نه حق تشکیل حکومت جدا و مستقل را؛ مانند حضرت لوط (علیه السلام) که نبوت او زیر مجموعه نبوت ابراهیم خلیل (علیه السلام) بود. قرآن می‌فرماید « فَأَمِّنَ لَهُ لُوطٌ... »^(۱)؛ « پس لوط به او ایمان آورد... » رسالت چنین اشخاصی، شعاعی از نبوت گسترده همان پیامبر بزرگ است. قرآن مجید منصوب بودن حضرت ابراهیم (علیه السلام) از سوی خدا، برای امامت و رهبری جامعه را چنین بیان کرده است « قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا... »^(۲) « خداوند فرمودند: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم... »

بنابراین هیچ نبوتی بدون حکومت نیست؛ خواه به شکل استقلال باشد و خواه به صورت وابسته و چنانچه درباره‌ی برخی از پیامبران الهی، به صراحت مطلبی در باب حکومت و سیاست در

۱ - سوره عنکبوت، آیه ۲۶

۲ - سوره بقره، آیه ۱۲۴

قرآن کریم نیامده باشد؛ دلیل بر نبودن حکومت نیست بلکه از قبیل «... وَرُسُلًا لَمْ نَقْضُصُهُمْ عَلَيْكَ»^(۱)؛ «... و پیامبرانی که ایشان را بر تو بازگو نکرده ایم» است؛ یعنی، همان‌گونه که برخی از پیامبران الهی در تاریخ بشر بودند و نامی از آنان در قرآن نیامده است؛ تمامی ویژگی‌ها و رفتارهای هریک از پیامبران نیز در قرآن ذکر نشده است.

– «در تشکیل حکومت نیز سنت و رویه پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دلیل بر لزوم تشکیل حکومت است. زیرا:

اولاً، خود تشکیل حکومت داد و تاریخ گواهی می‌دهد که تشکیل حکومت داده، به اجرای قوانین و برقراری نظامات اسلام پرداخته، به اداره جامعه برخاسته است، والی به اطراف می‌فرستاده، به قضاوت می‌نشسته، قاضی نصب می‌فرموده، سفرایی به خارج و نزد رؤسای قبایل و پادشاهان روانه می‌کرده، معاهده و پیمان می‌بسته، جنگ را فرماندهی می‌کرده و خلاصه احکام حکومتی را به جریان می‌انداخته است.

ثانیاً، برای پس از خود به فرمان خدا تعیین "حاکم" کرده است. وقتی خداوند متعال برای جامعه پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تعیین حاکم می‌کند، به این معناست که حکومت پس از رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز لازم است. و چون رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) با وصیت خویش فرمان الهی را ابلاغ می‌نماید، ضرورت تشکیل حکومت را نیز می‌رساند. «^(۲)

۱ - سوره نساء، آیه ۱۶۴

۲ - امام خمینی - کتاب ولایت فقیه - ص ۲۶

۵ - اگر حکومت لازمه اجرای احکام اسلام است، چرا ائمه (علیهم السلام) برای آن فعالیتی نمی کرده‌اند؟

- « اولاً خود رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) حکومت تشکیل دادند و امام حسن (علیه السلام) نیز حکومت تشکیل داد و جنگ کرد تا اینکه صلح را بر او تحمیل کردند. ثانیاً سیدالشهداء (علیه السلام) در همان وصیت‌نامه پس از آنکه فرمود برای امر به معروف و نهی از منکر قیام کرده است، فرمود: « أُسیر بِسیرةِ جدّی و اَبی »^(۱)؛ یعنی سیره و روش من، همان سیره و روش جد و پدرم است؛ پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در مدینه حکومت تشکیل داد، علی بن ابی طالب (علیه السلام) در کوفه و مدینه حکومت تشکیل داد، من نیز حکومت تشکیل می‌دهم به همان گونه که آن‌ها انجام دادند. آن حضرت در سخنرانی رسمی‌اش نیز شرایط امام و رهبر را ذکر کرد که امام باید حاکم به قسط و عدل باشد. بیعت گرفتن جناب مسلم بن عقیل از مردم کوفه برای آن حضرت نیز به جهت تشکیل حکومت

بود. (وگر نه امر به معروف و نهی از منکر که بیعت گرفتن نمی‌خواهد!)

امام رضا (علیه السلام) نیز چون می‌دانست که جریان ولایتعهدی یک نیرنگ است، آن را به طور رسمی نمی‌پذیرفت و اینکه ائمه (علیهم السلام)، یا مسموم شدند یا شهید، و در زندان و تحت نظر بودند، برای این بود که بر ضد حکومت منحرف وقت قیام می‌کردند و گرنه کسی که فقط حاکمان را نصیحت کند، زاهد گوشه‌نشین و عالم مسأله گو باشد، کسی کاری به او ندارد.

مرحوم مجلسی (ره) در کتاب بحارالانوار روایتی از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده که آن حضرت در مسافرتی، به سدیر فرمودند: اگر من به اندازه این گله همراه و همفکر و یاور داشتم، قیام می‌کردم. سدیر می‌گوید پس از نماز، گوسفندان را شمردم و آنها هفده رأس بودند.^(۱)

۶ - دین سیاسی مردم را زده می‌کند!

در پاسخ باید گفت که آری، "دین سیاسی" مردم را زده می‌کند! ولی "سیاست دینی" چیز دیگری است که منظور از "سیاست" «روش اداره امور جامعه بصورتی است که مصالح جامعه اعم از مادی و معنوی را در نظر داشته باشد». و منظور از "دین" مجموعه احکام، عقاید و ارزش‌هایی است که توسط خداوند برای هدایت بشر و تأمین سعادت دنیا و آخرت بشر تعیین گردیده و بوسیله پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و ائمه اطهار (علیهم السلام) به مردم ابلاغ و برای آنان تبیین گردیده و یا به حکم قطعی عقل کشف شده است. برای ارزیابی این رابطه بهترین راه، مراجعه به خود اسلام است. با مراجعه به قرآن می‌بینیم همان‌گونه که اسلام مطالبی راجع به عبادات و اخلاق فردی دارد، برای زندگی اجتماعی، برای تربیت فرزند، پیروی و اطاعت از اولی الامر، قرض، روابط داخلی و خارجی، جهاد، قضاوت، اقتصاد و ... نیز دستورالعمل‌های صریح دارد. با چنین وصفی آیا می‌توان پذیرفت که اسلام خود را از سیاست جدا کرده و تنها به مسائل عبادی و اخلاق فردی بشر پرداخته و به تنظیم رابطه انسان با خدا بسنده نموده است؟!!

اساساً دین به این منظور آمده که برای رفتارهای ما در همین دنیا دستوری بدهد، نه این که پس از آن که از این دنیا رفتیم، آن وقت دستور خواهد داد! اکنون سؤال این است که این مدتی را که ما در این دنیا زندگی می‌کنیم، آیا دو بخش دارد که یک بخش آن مربوط به دنیا و بخش دیگرش مربوط به آخرت است؛ مثلاً سی سال اولش مربوط به دنیا و سی سال دومش مربوط به آخرت است؟! یا این که ما اصولاً در دنیا چیزی که مربوط به آخرت نباشد نداریم و همه رفتارها و لحظه‌های ما در دنیا می‌تواند شکل آخرتی داشته باشد؟

بینش اسلامی این است که زندگی آخرت را باید در همین جا و با رفتارها و اعمالی که در همین دنیا انجام می‌دهیم بسازیم:

الدُّنْيَا مَرْعَةٌ الْآخِرَةُ. این دنیا کشتزار آخرت است.

آیا دین در امور اجتماعی و مربوط به اداره جامعه دخالت کرده یا تنها به امور فردی و عبادی پرداخته است؟ آیا هیچ انسان عاقلی می‌تواند بپذیرد که خوردن گوشت خوک و یا مشروبات الکلی در سعادت و شقاوت انسان اثر دارد و بنابراین دین باید به آن بپردازد اما نوع حکومت و اداره امور جامعه هیچ تأثیری در این زمینه ندارد و اسلام درباره آن و ابعاد ارزشی آن نظری مثبت یا منفی ندارد؟ مثلاً حکومت یزید با حکومت امیرالمؤمنین (علیه السلام) هیچ تفاوتی ندارد و اسلام هیچ نظری درباره آن ها ندارد؟! و می‌گوید این‌ها صرفاً دو روش هستند؛ او آن گونه می‌پسندید و رفتار می‌کرد و دیگری هم گونه‌ای دیگر را می‌پسندید و رفتار می‌کرد و این ربطی به دین ندارد! یا بگوید نحوه حکومت علی (علیه السلام) و نحوه حکومت یزید نه در سعادت و شقاوت خودشان و نه در سعادت و

شقاوت جامعه‌ای که بر آن حکومت می‌کردند، هیچ تأثیری ندارد و این مسأله در حیظه امور مربوط به دنیاست و دین کارش فقط آخرت و بیان بهشت و جهنم آدمیان است؟! و یا در همین زمان کنونی آیا دین می‌گوید آن حکومت‌هایی که بچه‌های بی‌گناه را، که در هیچ مکتب و مرامی گناهی ندارند، سر می‌برند یا زنده زیر خاک می‌کنند و یا بر سر آن‌ها بمب می‌ریزند و آنان را نابود می‌کنند با آن حکومت‌هایی که با تمام وجودشان در خدمت محرومین و مستضعفان و ستم‌دیدگان هستند، در نظر من مساوی‌اند و این دو شکل حکومت هیچ تأثیری در بهشت و جهنم آن‌ها ندارد؟! پاسخ دشوار نیست؛ اندکی تأمل کافی است.

- باتوجه به دلایل عقلی و نقلی (آیات و روایات) و سیره پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و معصومین (علیهم السلام)؛ که با تمام قداستشان در امور سیاسی و اجتماعی دخالت کرده و اداره امور را بر عهده داشته و برای تأسیس حکومت تلاش کرده‌اند^(۱) و همچنین با توجه به اثرات مثبتی که عالمان برجسته دینی در شرایط مقتضی، در توسعه، پیشرفت و رشد جامعه در ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی، علمی، اجتماعی، فرهنگی، هنری و... داشته و دارند و با تجربه تلخ کنار زدن روحانیت راستین از عرصه سیاست در طول تاریخ - که همواره منابع ملی را به دامن استعمار شرق و غرب غلطانده و ارزش‌های اسلامی را به حاشیه رانده است - آیا سزاوار است که قائل به جدایی دین از سیاست شده و در دام توطئه‌های دشمنان ملت افتیم؟

۱ - مراجعه شود به پاسخ سؤال‌های شماره ۴ و ۵ همین کتاب

- از دیگر سو با در نظر گرفتن واقعیات جامعه و دستاوردهای مثبت و متعددی که بعد از سالیان متمادی، به برکت رشد و بالندگی دین در عرصه‌های مختلف زندگی، در ایران اسلامی به وجود آمده است؛ به نظر می‌رسد اصل حضور علمای دین در صحنه، نه تنها آسیب به دین نمی‌زند؛ بلکه یک ضرورت است. البته در این زمینه توجه به چند نکته ضروری است:

۱ - رفتار سیاسی روحانیت باید همچون حضرت امام خمینی (ره) نمایانگر رفتار سیاسی پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امامان (علیهم السلام) باشد. چنین شیوه‌ای نه تنها موجب دین‌زدگی نمی‌شود بلکه به تقویت دین‌گرایی نیز خواهد انجامید. (سیاست دینی باشد و نه دین سیاسی!)

۲ - فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی، نباید روحانیت را از وظیفه خطیر ارشاد، هدایت و تبلیغ دینی و خدمات فرهنگی باز دارد.

۳ - روحانیت در عرصه سیاست، باید راه‌گشای حضور متخصصان متعهد در عرصه مسئولیتهای اجرایی باشد. (لزوماً همیشه روحانیون نباید "مباشر" امور باشند گاهی می‌توانند صرفاً "مشاور" باشند)

۴ - حرمت و قداست روحانیت، که ریشه در تقدس دین دارد، نباید دستخوش اغراض و گرایش‌های مختلف سیاسی شود.

۷ - "ولایت فقیه" قبل از انقلاب کجا بود؟

- « موضوع ولایت فقیه چیز تازه‌ای نیست که ما آورده باشیم؛ بلکه این مسأله از اول مورد بحث بوده است. حکم مرحوم میرزای شیرازی در حرمت تنباکو چون حکم حکومتی بود، همه فقها تبعیت کردند

مرحوم میرزا محمدتقی شیرازی که حکم جهاد دادند - البته اسم آن دفاع بود - و همه علما تبعیت کردند، برای این است که حکم حکومتی بود. مرحوم کاشف‌الغطاء نیز بسیاری از این مطالب را فرموده‌اند. از متأخرین، مرحوم نراقی، همه شئون رسول الله (صلی الله علیه و آله) را برای فقها ثابت می‌دانند. و مرحوم آقای نایینی نیز می‌فرمایند که این مطلب از روایت «عمر بن حنظله» استفاده می‌شود. در هر حال طرح این بحث تازگی ندارد؛ و ما فقط موضوع را ذکر بیشتر مورد بررسی قرار دادیم، و شعب حکومت را ذکر کرده در دسترس آقایان گذاشتیم تا مسأله روشن‌تر گردد. و "تبعاً لأمر الله تعالی فی کتابه و لسان نبیه (صلی الله علیه و

آله)^(۱) کمی از مطالب مورد احتیاج روز را نیز بیان کردیم؛
وگرنه مطلب همان است که بسیاری فهمیده‌اند.»^(۲)

– « از قدیم الایام تا کنون، اگر کسانی این قضیه را مطرح نکردند یا با سردی با آن برخورد کردند، به خاطر این بوده است که فکر کردند چیزی را که شدنی نیست، چرا مطرح کنند؛^(۳) و الا وقتی انسان به کتاب‌ها و حرف‌های فقها نگاه می‌کند، می‌بیند هیچ کس از آنها نیست که اصلاً حاکمیت غیر حکم اسلام را قبول داشته باشد. انسان این را در ابواب مختلف فقهی مشاهده می‌کند. این جزء مسلمات است.»^(۴)

– پاره‌ای از منابع فقهی اندیشه ولایت فقیه از ابتدای غیبت کبری تا زمان امام خمینی (ره) عبارت است از:

- ۱ – شیخ مفید (۴۱۳ ه. ق): المقنعه، ص ۸۱۰ و ۶۷۵
- ۲ – شیخ طوسی (۴۶۰ ه. ق): النهایه، ج ۲ – ص ۱۷
- ۳ – ابوالصلاح حلبی (۴۴۷ ه. ق): الکافی فی الفقه، ص ۴۲۲
- ۴ – ابن ادریس حلی (۵۹۸ ه. ق): السرائر، ص ۵۳۷

۱ – به پیروی از امر خدای متعال و کلام رسول الهی (که خداوند بر آن حضرت و خاندانش صلوات خود را نازل فرماید)

۲ – کتاب ولایت فقیه – امام خمینی – ص ۱۲۴

۳ – در زمان قدما این موضوع ولایت برای فقیه چنان دور از دسترس بوده است که حتی به فرمایش آیت الله بروجردی " پرسش و پاسخ‌های پیرامون آن از کتب روایی ساقط می‌گردیده است." (البدرالزهره صفحه ۷۴)

۴ – رهبر معظم انقلاب در دیدار با اعضای هیات علمی کنگره امام خمینی (ره)

- ۵ - علامه حلی (حسن بن یوسف - ۷۲۶ ه. ق) : نهایه الاحکام، ج ۲
ص ۴۱۷
- ۶ - علامه فخرالمحققین (۷۷۱ ه. ق) : ایضاح الفوائد، ج ۴ - ص
۲۹۴
- ۷ - شهید اول (محمد بن مکی) (۷۸۶ ه. ق) : الذکر، ص ۵۷
- ۸ - محقق ثانی (کرکی) - (۹۴۰ ه. ق) : رسائل المحقق الکرکی، ج ۱
ص ۱۴۲ و مجمع الفائده و البرهان، ج ۴ - ص ۳۵۸
- ۹ - مقدس اردبیلی (۹۹۰ ه. ق) : مجمع الفوائد و البرهان، ج ۴ - ص
۳۵۸ و ۲۰۵
- ۱۰ - حسینی عاملی (صاحب مفاتیح الکرامه ت ۱۲۲۶ ه. ق) : ج ۱۸
ص ۵۰ و ج ۱۰ - ص ۲۱
- ۱۱ - ملا احمد نراقی (۱۲۲۶ ه. ق) : عوائد الایام، ص ۱۸۷ و ۱۸۸
- ۱۲ - میر فتح مرقی (۱۲۶۶ ه. ق) : عناوین، ص ۳۴۵
- ۱۳ - شیخ محمد حسن نجفی (صاحب جواهر - ۱۲۲۶ ه. ق) :
جواهرالکلام، ج ۲۱
- ۱۴ - صاحب ریاض (علامه ابوالمعالی - ۱۲۳۱ ه. ق) : ریاض
المسائل، ج ۹ - ص ۵۰۹
- ۱۵ - شیخ مرتضی انصاری (۱۲۸۱ ه. ق) : المکاسب، ص ۱۵۴ و
القضاء و الشهادات، ص ۲۴۳
- ۱۶ - حاج آقا رضا همدانی (۱۳۲۲ ه. ق) : مصباح الفقیه، کتاب
الخمسه، ص ۱۶۰
- ۱۷ - سید بحر العلوم (۱۳۲۶ ه. ق) : بلغه الفقیه، ج ۳، ص ۲۲۱
- ۱۸ - شیخ فضل الله نوری (۱۳۲۷ ه. ق) : لوابیح شیخ فضل الله
نوری، ص ۶۹ و رسائل و اعلامیهها شیخ فضل الله نوری، ج ۱ ص ۶۷

۱۹ - آیت الله بروجردی (۱۳۲۹ ه. ق) : البدرازاهر(تقریرات درس خارج)، ص ۵۲ و ص ۷۴ و ص ۷۹

۲۰ - شیخ مرتضی حائری (م. ۱۳۶۲ ه. ق) : صلوه الجمعہ، ص ۱۴۴

۲۱ - آیت الله محمدرضا گلپایگانی : الهدایه إلى من له الولایه، ص

۷۹

۲۲ - امام خمینی (۱۳۶۸ ه. ق) : کتاب البیع، ج ۲ - ص ۴۸۸ و...

- برای نمونه تنها به ذکر بعضی از نظریات این بزرگان می‌پردازیم (جهت مطالعه تکمیلی، منابع پاورقی سؤال بعد معرفی می‌گردد.)

شیخ مفید (محمد بن محمد بن محمد نعمان)؛ ۴۱۳ ه. ق:

هنگامی که سلطان عادل^(۱) برای ولایت در آنچه ذکر کردم - در این ابواب فقه - وجود نداشت، بر فقیهان اهل حق عادل صاحب رأی و عقل و فضل است که ولایت آنچه را بر عهده سلطان عادل است را بر عهده گیرند.

شیخ طوسی (محمد بن حسن بن علی طوسی)؛ ۴۶۰ ه. ق:

صدور حکم میان مردم، اقامه حدود و قضاوت میان کسانی که با یکدیگر اختلاف پیدا کردند، جایز نیست؛ مگر از سوی کسی که از طرف سلطان حق، [ائمہ معصومین] اجازه داشته باشند. چنین کارهایی، در زمانی که خودشان [ائمہ معصومین] امکان انجام آن را ندارند، بدون تردید به فقیهان شیعه واگذار شده است.

۱ - سلطان عادل در لسان شیخ مفید امام معصوم است.

علامه حلی (حسن بن یوسف): ۷۲۶ ه. ق:

مقبوله عمر بن حنظله و دیگر روایات در این زمینه، بر اطلاق و عموم ولایت فقیهان دلالت داشته، به ولایت در قضاوت و اقامه حدود محدود نمی شود. وی همچنین در باب زکات می نویسد: «زکات در عصر غیبت، به فقیه پرداخته می شود؛ چرا که نایب امام (علیه السلام) است و هر آن چه از شئون امام بوده، به عهده می گیرد».

محقق اردبیلی (احمد بن محمد اردبیلی): ۹۹۳ ه. ق:

علاوه بر اجماع و اقتضای ضرورت، می توان به نیابت حاکم از امام (علیه السلام) استناد کرد و دلیل بر نیابت، اجماع و اخباری همانند مقبوله عمیر بن حنظله است و لذا هر آن چه برای امام، جایز است و می تواند به عهده بگیرد، برای حاکم نیز جایز است.

سید محمد جواد عاملی (صاحب مفتاح الکرامه): ۱۲۲۶ ه. ق:

فقیه، نایب مسلمین و سرپرست آن هاست، و بدرستی که او برای آن چه مصالح عمومی جامعه است، ولایت دارد.

ملا احمد نراقی (احمد بن مهدی بن ابی ذر): ۱۲۴۴ ه. ق:

هر آنچه که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امام (علیه السلام) - که حاکمان و حافظان اسلام می باشند - بر آن ولایت و اختیار دارند، فقیه نیز همان ولایت و اختیار را دارد مگر جایی که دلیلی بر خلاف آن وجود داشته شود.

صاحب جواهر (محمد حسن نجفی): ۱۲۶۶ ه. ق:

همان گونه که مقتضی قول صاحب الزمان (روحی فداه) نیز آن را می رساند؛ «در حوادث واقعه به راویان احادیث ما

رجوع کنید. آنان حجت ما بر شما و ما حجت خدا بر آنان هستیم؛ مراد این است که فقیهان در جمع آنچه من حجت هستم، حجت من بر شما هستند؛ مگر آن چیزهایی که با دلیل خارج شود.

صاحب ریاض (علی بن محمد ابی المعالی)؛ ۱۲۳۱ ه. ق:

هیچ اختلافی در این نیست که مراد از حاکم در عصر غیبت امام (علیه السلام) فقیه جامع شرایط فتواست.

شیخ انصاری (مرتضی بن محمد امین)؛ ۱۲۸۱ ه. ق:

از روایات گذشته ظاهر میشود که حکم فقیه، در تمام خصوصیت‌های احکام شرعی و در تمام موضوعات خاص آن‌ها، برای ترتیب دادن احکام بر آن‌ها نافذ می‌باشد؛ زیرا متبادر از لفظ "حاکم" در مقبوله عمر بن حنظله، همان "متسلط مطلق" است؛ یعنی اینکه امام (علیه السلام) فرمودند: «فَأَنَّى قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكَ حَاكِمًا»، نظیر گفتار سلطان و حاکم است که به اهل شهری بگوید: «من فلان شخص را حاکم بر شما قرار دادم» که از این تعبیر، بر می‌آید که سلطان، فلان شخص را در همه امور کلی و جزئی شهروندان که به حکومت برمی‌گردد مسلط نموده است.

آیت الله بروجردی؛ ۱۳۲۹ ه. ق:

در مجموع (از نظر عقلی و نقلی برمی‌آید که) فقیه عادل در کارهای مهم عمومی که مورد ابتلای مردم است، از طرف ائمه اطهار منصوب است و همانطور که ما روشن کردیم و اجمالاً اشکالی هم به آن وراد نیست، در اثبات آن

احتیاجی به مقبولهٔ عمر بن حنظله نمی‌باشد و در نهایت اینک مقبوله نیز از شواهد این مطلب است.

آیت الله بروجردی سپس اعتقاد خود را چنین ابراز می‌دارد:

امامان معصوم (علیهم السلام) می‌دانسته‌اند که اغلب شیعیان در زمان حضور، و جمیع آنها در زمان غیبت، امکان دسترسی به آن‌ها را ندارند؛ پس آیا امکان دارد که آن‌ها را از رجوع به طاغوت‌ها و قاضیان جور منع کنند و با وجود این، خود نیز کسی را برای رجوع در این امور معینی نکنند؟!

- لذا موضوع ولایت فقیه بسیار متقدّم بر زمان وقوع انقلاب اسلامی بوده است و در زمان ما صرفاً در سیر تکامل تاریخی خود به صورت یک نظریه اجتماعی به عینیت رسیده است. همچنان که رابطهٔ مرجعیت و مقلّد نیز از ابتدا به صورت فعلی وجود نداشته است و در ابتدا رابطهٔ فقها با مردم صرفاً رابطهٔ محدّث و مستمع بوده و در سیر تکامل خود به اینجا رسیده است.

۸ - پس چرا در این موضوع این همه اختلاف بین علما وجود دارد؟!

اصل مشروعیت ولایت فقیه مورد اتفاق تمامی فقها است و هیچ‌گونه اختلافی از این لحاظ وجود ندارد، همه فقها براساس ادله متعدد نقلی (آیات و روایات) و براهین عقلی، نیابت عام امام زمان را برای مجتهد جامع الشرایط - که از آن به "ولایت فقیه" و یا "فقیه علی‌الاطلاق"، "فقیه جامع‌الشرایط"، "ولی متصرف"، "حاکم شرع" و ... تعبیر می‌شود - قبول دارند، چنانچه در پاسخ سؤال قبل به نمونه‌هایی اشاره گردید.

- البته لازم به ذکر است که در میان بعضی فقها در خصوص نوع انتخاب و میزان اختیارات ولی فقیه اختلاف نظر وجود دارد:
الف) برخی از فقیهان ولایت فقیه را در محدوده امور حسیبیه؛ قضاوت و اجرای احکام قضایی و حدود الهی دانسته‌اند.

ب) در مقابل بسیاری از فقیهان به ولایت عامه و مطلقه فقیه معتقدند. از میان فقیهانی که در این دسته قرار دارند می‌توان از شیخ مفید، ابن‌ادریس، علامه حلی، محقق کرکی، شهید ثانی، فیض کاشانی، ملا احمد نراقی، صاحب جواهر، آیت الله مامقانی،

شیخ انصاری در "کتاب القضاء"، میرزای نائینی، ملا حبیب کاشانی، علامه محمدرضا مظفر، شیخ مرتضی حائری، آیت‌الله بروجردی و امام خمینی(ره)، آیت‌الله گلپایگانی، آیت‌الله سیستانی، آیت‌الله فاضل لنکرانی، آیت‌الله نوری همدانی، آیت‌الله مکارم شیرازی، آیت‌الله حسن زاده آملی، آیت‌الله جوادی آملی، آیت‌الله شیخ جواد تبریزی و... نام برد.^(۱)

– ناگفته نماند:

« غیر از ضروریات اولیه، بسیاری از مسائل نظری مورد اختلاف است – حتی مسائل عبادی فردی مانند مبطلات نماز و شرایط روزه و ... – تا چه رسد به موضوع "ولایت فقیه" که یک امر عینی خارجی است و باید در جامعه پیاده شود؛ لذا غیرمسلمانان مقیم در جامعه اسلامی و بیگانگان نیز که نسبت به اختلافات نظری پیرامون مسائل فقهی فردی بی تفاوتند، پیرامون موضوع ولایت فقیه که به منافع آنان مربوط می شود دخالت می کنند و سعی در دامن زدن به اختلافات و ایجاد تبلیغات جنجالی دارند. »^(۲)

۱ – برای مطالعه نظریات این بزرگان و سایر فقها می‌توانید به کتب زیر یا به سایت www.eksirevelayat.com مراجعه فرمائید :

– فقیهان امامی و عرصه های ولایت فقیه – محمدعلی قاسمی – انتشارات دانشگاه علوم اسلامی رضوی

– تحول نظریه دولت در اسلام – احمد جهان بزرگی – انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

– اندیشه‌های سیاسی شیعه در عصر غیبت – علی اکبر پازوکی – نشر معارف
– حکمت حکومت فقیه – آیت‌الله ممدوحی – انتشارات بوستان کتاب

۲ – کتاب ولایت فقیه آیت‌الله جوادی آملی – صفحه ۳۵۵ و ۳۵۶

و از سوی دیگر چون موضوع ولایت برای فقیه به تعیین مصداق و انتخاب یک فقیه منجر می‌گردد طبیعی است که تنگ نظری‌هایی در میان بعضی افراد که مصالح فردی را بر مصالح اجتماعی ترجیح می‌دهند دیده شود، حتی کسانی که زمانی مدافع سرسخت این نظریه مترقی بوده‌اند!^(۱)

۱ - که البته سلامت نفس و خلوص فقهای واجد شرایط در تاریخ، صحنه‌های زیبایی را به نفع مصالح کلی جامعه اسلامی آفریده است که از آن جمله است سکوت محض و ادب و تواضع آیات عظامی از نوادر مرجعیت در مقابل ولی فقیه زمان، مانند پرهیز از اظهارنظر و فتوای آیت‌الله بروجردی در زمان زعامت آیت‌الله ابوالحسن اصفهانی با عبارت: "این کار شقّ عصای اسلام است و اکنون عَلم اسلام بر دوش آیت‌الله اصفهانی است" و یا سکوت و ادب امام خمینی در قبال بعضی نظرات آیت‌الله بروجردی علی‌رغم اختلاف دیدگاه فاحش با ایشان و همچنین مواضع آیات عظام اراکی، گلپایگانی، بهاء‌الدینی، بهجت، فاضل لنکرانی، آملی و ... در قبال حضرت امام و رهبر معظم انقلاب اشاره نمود.

۹ - کسی که معصوم نیست، چطور ولایت دارد؟

- ولایت مراتبی دارد و بسیاری از مراتب آن هیچ ارتباطی با عصمت ندارد؛ مثل ولایت پدر بر فرزند، شوهر بر زن، قَیم بر صغیر و زعامت و "حاکمیت". لذا منظور از ولایت در تعبیر "ولایت فقیه" موضوع ولایت کلّیه الهی و ولایت تکوینی نظیر آنچه پیامبر و ائمه داشتند نمی‌باشد که اقتضای آن قطعاً و حتماً عصمت است؛

- «وقتی می‌گوئیم ولایتی را که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیه السلام) داشتند، بعد از غیبت، فقیه عادل دارد، برای هیچ‌کس این توهّم نباید پیدا شود که مقام فقها همان مقام ائمه (علیهم السلام) و رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) است. زیرا اینجا صحبت از مقام نیست؛ بلکه صحبت از وظیفه است. "ولایت"، یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس، یک وظیفه سنگین و مهم است؛ نه اینکه برای کسی شأن و مقام غیرعادی به وجود بیاورد و او را از حد انسان عادی بالاتر ببرد. به عبارت دیگر، ولایت مورد بحث، یعنی حکومت و اجرا و اداره، بر خلاف تصویری که خیلی از افراد دارند، امتیاز نیست بلکه وظیفه‌ای خطیر است. از امور اعتباری عقلایی است.

مثل این است که امام (علیه السلام) کسی را برای حضانت، حکومت، یا منصبی از مناصب، تعیین کند. در این موارد معقول نیست که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و امام با فقیه فرق

داشته باشد. مثلاً یکی از اموری که فقیه متصدی ولایت آن است اجرای حدود (یعنی قانون جزای اسلام) است. آیا در اجرای حدود بین رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و امام و فقیه امتیازی است؟ یا چون رتبه فقیه پایین تر است باید کمتر بزند؟ حد زناکار که صد تازیانه است اگر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) جاری کند، ۱۵۰ تازیانه می‌زند، و حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) صد تازیانه، و فقیه پنجاه تازیانه؟ یا اینکه حاکم متصدی قوه اجراییه است و باید حد خدا را جاری کند؛ چه رسول الله (صلی الله علیه و آله) باشد، و چه حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام)، یا نماینده و قاضی آن حضرت در بصره و کوفه، یا فقیه عصر.»^(۱)

- یکی از اقسام ولایت «زعامت و رهبری سیاسی» است. اکنون این سؤال پدید می‌آید که آیا این مرتبه از ولایت، عصمت می‌خواهد یا خیر؟ پاسخ آن است که وجود عصمت برای رهبر و پیشوای سیاسی، بسیار خوب و مفید است و با وجود شخص معصوم، هیچ فرد دیگری، حق حکمرانی و ولایت ندارد. حال اگر شخص معصوم وجود نداشت و یا در غیبت به سر می‌برد، چه باید کرد؟ آیا باید احکام ابدی اجتماعی اسلام تعطیل گردد؟ آیا امت اسلامی باید بدون رهبر باشد؟ یا باید به رهبری و ولایت طاغوت تن دهد؟ و یا باید بهترین کسی که از نظر علم، زهد، تقوا و مدیریت سیاسی، کمترین فاصله را با معصوم دارد، به رهبری برگزینند و او براساس قوانین اسلامی که از عصمت برخوردار است (زیرا این قوانین از معصوم صادر گردیده است) و مصالح عمومی، به اداره جامعه بپردازد.

و البته ناگفته نماند که خطا دو گونه است:

یکم. خطاهای فاحش و روشنی که حداقل برای عموم کارشناسان مسائل دینی، سیاسی و اجتماعی، بطلان آن روشن است. کسی که مرتکب چنین خطاهایی بشود، دارای شایستگی رهبری نیست و ولایت ندارد.

دوم. خطاهای پیچیده و کارشناختی که در میان کارشناسان نیز چندان روشن نیست و معمولاً مورد اختلاف آرا و نظرات است (و با گذشت زمان ابعاد موضوع برای همه روشن تر می‌گردد). در این صورت نمی‌توان با قاطعیت حکم کرد که نظر کدام یک صحیح است؛ زیرا هرکس بر اساس مبانی پذیرفته شده خود، حکم می‌راند. این گونه موارد در مسائل اجتماعی و سیاسی زیاد به چشم می‌خورد و ولی فقیه هم به اقتضای اطلاعات و اخبار دقیق تر و وسیع تر و لحاظ مصالح عمومی اجتماع مسلمین یکی از آرای متفاوت را بر می‌گزیند. از طرف دیگر در چنین مواردی، چاره‌ای جز این نیست که یک رأی ملاک عمل قرار گیرد؛ زیرا کنش اجتماعی و سیاسی نیازمند وحدت رویه است و در غیر این صورت جامعه دچار هرج و مرج می‌شود. ضمن آنکه راه تحلیل و نقد و بررسی سالم برای همگان باز است؛ اما نظم و انضباط اجتماعی مستلزم وحدت رویه و عمل است؛ همچنان که در تمام نظام‌های سیاسی این گونه عمل می‌شود و از آن گریزی نیست.

بنابراین در فرض فقدان معصوم یا غیبت او:

اولاً: هیچ راهی برای به صفر رساندن خطا وجود ندارد. وظیفه مردم در این موارد همانند وظیفه‌ی مقلد در تقلید از مرجع تقلید غیر معصوم است. (در موارد اختلاف فتوا میان مراجع که قطعاً در

یک مورد واحد وجود نظرات بعضاً متفاوت مراجع دلیل بر صحت تمام نظرات نیست و تنها یک نظر است که نظر قطعی اسلام می‌باشد) ولی بنابر دلایل نقلی و روایی فراوان وظیفه‌ی مقلد در زمان طولانی غیبت به عنوان "بديل اضطراری" در تقلید از مرجع است و حتی در صورت فتوای اشتباه مراجع، هیچ گناه و وظیفه‌ای بر مقلد مترتب نمی‌باشد.

ثانیاً: نمی‌توان به آثار شیشم و هرج و مرج تن داد و لاجرم باید رأی یک نفر مورد تبعیت قرار گیرد که دارای مرتبه‌ی عدالت، فقاقت و نزدیکترین مرتبه ممکن به عصمت می‌باشد.

ثالثاً: این طور نیست که اسلام به عنوان دین خاتم، قطعاً فقط برای ۲۰۰ سال اول اجتماع مسلمین برنامه داشته و پس از آن جامعه مسلمین بی برنامه به حال خود رها شده اند، لذا همواره امداد الهی و وعده‌ی یاری آخرین حجت الهی^(۱) از پس ابر و از مجرایش، که زعامت شیعه و امتداد ولایت می‌باشد، شامل حال جامعه مسلمین خواهد گردید و شاهد امر نیز توفیق مستمر مرجعیت سیاسی شیعه در عصر غیبت می‌باشد که یک مورد انحراف و خطا در موضع‌گیری از والیان فقیه در مواقع حساس در طول تاریخ غیبت نمی‌توان یافت.^(۲)

۱ - « ما شما را فراموش نمی‌کنیم و در رعایت حال شما کوتاهی نمی‌نماییم »؛ بحار الانوار - ج ۹ - ص ۱۷۵

۲ - روایات بسیاری در خصوص حفظ و سیانت حاکم عادل از خطا و لغزش، توسط خدای متعال وجود دارد؛ مثل روایت شریف امام رضا (علیه السلام) که فرموده اند: « إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اخْتَارَهُ اللَّهُ لِأُمُورٍ عِبَادِهِ شَرَحَ صَدْرَهُ لِذَلِكَ وَ... » به راستی چون خدا بنده را برای اداره امور بندگان خود انتخاب کند، به او شرح صدر عطا کند و

۱۰ - مطلقه دیگر چه صیغه‌ای است؟

"مطلقه" در نظام‌های سیاسی غالباً به رژیم‌های فاقد قانون اساسی (Constitution) اطلاق می‌شود ولی در نظام ولایت فقیه به‌گونه دیگری استعمال می‌شود. مقصود از "ولایت مطلقه فقیه" این است که اگر "مصلح اهم اجتماعی" مسلمانان با یکی از احکام شرعی - که از نظر اهمیت در رتبه پایین‌تری قرار دارد - در تراحم قرار گیرد، ولی فقیه که موظف به حفظ مصالح عالیه جامعه اسلامی است، به خاطر حفظ مصالح مهمتر جامعه اسلامی می‌تواند، بلکه باید موقتاً آن حکم شرعی را تعطیل کند و مصالح

در دلش چشمه‌های حکمت بجوشاند و دانش خود را از راه الهام به او آموزد، که در پاسخ هیچ سؤال و پرسشی در نماند و از حق و حقیقت سرگردان نشود، زیرا از طرف خداوند مشمول کمک و تأیید است، از خطا و لغزش و برخورد ناصواب در امان است، خدا او را بدین صفات اختصاص داده تا حجت بالغه بر هر کدام از خلقش باشد که او را درک کند، این فضل الهی است که به هر که خواهد عطا کند و خدا صاحب فضل بزرگ است.

جامعه را بر آن مقدم بدارد^(۱) مثلاً در فقه اسلامی تخریب مسجد حرام می‌باشد. اکنون اگر به تخریب مسجدی جهت خیابان‌کشی حاجت افتاد، چه باید کرد؟ دیدگاه مخالف ولایت مطلقه بر آن است که صرف مصلحت اهم اجتماعی مجوز تخریب مسجد نیست و تا زمانی که کار به ضرورت نرسد نمی‌توان دست به این کار زد لیکن براساس نظریه "ولایت مطلقه" لازم نیست حکومت اسلامی آن قدر صبر کند که برای جامعه مشکلات زیادی فراهم شود و کارد به استخوان برسد، تا آن‌گاه از سر ناچاری و برای خروج از بن‌بست و انفجار اجتماعی، مسجد را تخریب کند. زیرا اگر بخواهیم چنین کنیم، همیشه از قافله تمدن عقب خواهیم ماند و همواره در مشکلات دست و پا خواهیم زد و شارع مقدس به چنین چیزی راضی نیست.^(۲)

از آنچه گذشت روشن می‌شود که:

اولاً ولایت مطلقه فقیه از قواعد رافع تراحم است یعنی، مطلق بودن ولایت، گره‌گشا در مواقعی است که تعارضی میان احکام با مصالح اجتماعی ایجاد شود، نظیر تعارض با امنیت عمومی، سلامت عمومی، رفاه عمومی جامعه و ...

۱ - حکومت یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه - حتی نماز و روزه و حج - است ... حکومت می‌تواند از حج که از فرایض مهم الهی است، در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی است موقتاً جلوگیری کند.

صحیفه نور - جلد ۲۰ - صفحه ۱۷۰

۲ - مثال نزدیک به ذهن دیگر حکم حرمت استعمال تنباکوی میرزای شیرازی است که علی‌رغم اینکه مخالف فتوای تمام مراجع آن زمان مبنی بر حرام نبودن استعمال تنباکو بود، ولی چون حکم ولایی بود و براساس مصالح مهم‌تر، صادر گردید.

ثانیاً ولایت مطلقه خود، مقید به قیودی است نه این که از هر حیث مطلق باشد.^(۱)

قیودی که در اعمال ولایت مطلقه وجود دارد عبارت است از:
۱- مصلحت، ۲- اجتماعی بودن، ۳- اهم بودن
به عبارت دیگر، ولی فقیه نمی‌تواند:

۱ - به طور دل خواه و بدون رعایت مصالح جامعه اقدامی کند.
۲ - مصلحت مورد نظر در اینجا مصالح امت است، نه شخص ولی فقیه.

۳ - تنها مصالحی را می‌تواند بر احکام نخستین مقدم بدارد که از نظر اهمیت دارای رتبه بالاتری بوده و شارع مقدس راضی به ترک آنها نباشد.

با این تفاسیل می‌توان گفت محدودترین و دست بسته‌ترین زمامداری در مدل های حکومتی موجود، ولی فقیه است، زیرا هر تصمیم و هر تشخیص وی باید محدود به چهارچوب های شرعی و عقلی و مصالح اجتماعی و مردمی باشد و إلا مشروعیتش را از دست خواهد داد .

۱ - « آنکسی که ولی و حاکم مردم است یک سلطان نیست؛ یعنی عنوان حکومت، از بعد اقتدار و قدرت او بر تصرف ملاحظه نمی‌شود؛ از بعد اینکه او هرکاری که می‌خواهد، می‌تواند بکند، مورد توجه و رعایت نیست؛ بلکه از باب ولایت و سرپرستی است. هیچ چیزی که از حکومت زشت باشد، در مفهوم ولایت وجود ندارد. مفهوم استبدادی و خودسری، به میل خود و یا به ضرر مردم تصمیم گرفتن، مطلقاً در معنای ولایت اسلامی نیست. »

۱۱ - چرا لفظ "مطلقه" بعد از رحلت امام (ره) به قانون اساسی اضافه شد؟

بررسی کامل‌ترین نظریاتی که در جنبه‌های مختلف زندگی بشر پا به عرصه ظهور گذاشته‌اند حاکی از این واقعیت است که گذشت زمان و رویارویی با واقعیات در تبیین و تکمیل این نظریات نقش اساسی و برجسته‌ای داشته است.

نظریه ولایت فقیه و شکل متکامل و شفاف آن یعنی ولایت مطلقه فقیه، هر چند مبتنی بر مبانی و آموزه‌های دینی بوده و دارای پیشینه تاریخی طولانی تا عصر امامان معصوم (علیهم السلام) می‌باشند، ولی شکل‌گیری نظام جمهوری اسلامی مبتنی بر نظریه ولایت فقیه - که به عنوان تنها شکل مشروع حکومت در زمان غیبت از سوی امامان معصوم (علیهم السلام) معرفی شده است - و برخورد ملموس و عینی این نظریه با واقعیات جامعه در عرصه مدیریت جامعه باعث تکامل و تبیین هر چه بیشتر اختیارات ولی فقیه و زوایای پنهان آن در قالب نظریه «ولایت مطلقه فقیه» شد. پس از استقرار نظام اسلامی، دایره اختیارات دولت اسلامی با جنبه‌های عملی و کاربردی فراوانی مواجه گردید و در اثر بسیاری از ابهامات بحث‌های نظری در مسیر یافتن طرح‌های عملی با اشکال روبرو شد. در کشاکش همین مباحثات بود که آرای متضادی در تفسیر اختیارات حکومت اسلامی ارائه گردید. برخی از این مسائل عبارت بودند از: قانون مربوط به اراضی کشاورزی، کنترل قیمت‌ها، نظارت دولت بر توزیع کالا و... که نگرش دخالت دولت را در این‌گونه موارد با موازین شرعی منطبق نمی‌دانست و

بر این عقیده بود که باید مردم را آزاد گذارد تا نسبت به مسکن، توزیع کالا، قیمت‌گذاری، اشتغال، منابع طبیعی و... هرگونه که می‌خواهند تصمیم‌گیری کنند و لذا اعمال هرگونه سیاستی که به محدودیت برای مردم بیانجامد ناروا و خلاف شرع است^(۱)، و صرفاً در شرایط بحرانی و اضطراری دولت مجاز به سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی شناخته می‌شد. با طرح چنین دیدگاه‌هایی بر مبنای محدودیت اختیارات حکومت اسلامی، حضرت امام (ره) برای حفظ مصلحت جامعه اسلامی و پس از یک دوره هشت ساله از تجربه عملی شدن و عینیت یافتن دولت اسلامی و آشکار شدن نیازهای حکومت و دشواری‌هایی که در شرایط حساس جنگ یا محاصره اقتصادی رخ می‌دهد، بحث ولایت فقیه را به صورت شفاف‌تر و صریح‌تر مطرح نمودند و بر بسیاری از تفسیرهای ناروایی که از آموزه‌های دینی در مورد میزان اختیارات دولت می‌شد، خط بطلان کشیده شد. مجموعه نظرات حضرت امام (ره) در مورد حدود اختیارات ولی فقیه، به «نظریه ولایت مطلقه فقیه» مشهور شد. ولایت مطلقه‌ای که حضرت امام (ره) در نامه مورخ ۱۶/۱۰/۱۳۶۶ خود ترسیم کرده‌اند و در بازنگری قانون اساسی سال ۱۳۶۸ آورده شد چیزی جز آن چه در کتاب‌البیع و کتاب حکومت اسلامی خویش آورده‌اند نمی‌باشد، چرا که قلمرو تصرفات آن را محدود به رعایت «مصلح کشور و اسلام» دانسته‌اند و این به معنای پذیرش همان دو قیدی است که در کتاب‌البیع خود برای ولایت مطلقه بیان کرده‌اند. فلذا "مطلقه" واژه‌ای نیست که بعد از رحلت امام و بدون لحاظ نظر ایشان به قانون اضافه شده باشد.^(۲)

- ۱ - در صورتی که براساس نظریه ولایت مطلقه فقیه مصالح عمومی؛ منافع، رفاه و امنیت عمومی مقدم بر هر حکم فرعی و ثانویه شرعی است.
- ۲ - موضوع بازنگری قانون اساسی از سال ۶۶ آغاز و بسیاری از جلسات آن هم در زمان حیات حضرت امام برگزار گردید و در نهایت در تاریخ ۶/۵/۱۳۶۸ به رأی مجدد مردم گذاشته شد.

۱۲- کسی که ارتباط با وحی ندارد، چرا این همه اختیار دارد؟

برای روشن شدن این موضوع، لازم است به صورت مختصر، این نکته بررسی شود که اصولاً هدف از ارتباط با وحی و عالم غیب چیست و این ارتباط چه کارکرد مهمی را بر عهده دارد؟ در پاسخ می‌توان به دو هدف عمده اشاره کرد:

۱ - پیامبر (صلی الله علیه و آله) از طریق وحی و ارتباط با ماورای طبیعت، بر حقایق و معارف دینی واقف می‌شود. و بدون آنکه در این دریافت دچار خطا و یا تردیدی شود، راه صحیح زندگی و اصول و قوانین الهی را در ابعاد مختلف زندگی انسانی به کار بسته و با ابلاغ و اجرای آنها موجبات هدایت و رستگاری جامعه بشری را به وجود می‌آورد. (تاسیس دین)

۲ - پیامبر (صلی الله علیه و آله) از طریق وحی، دارای ولایت و مشروعیت الهی و سیاسی در هدایت و رهبری جامعه برای خود و جانشینان خود است. آیات زیر بر این مسأله دلالت دارند:

الف. النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ (احزاب: ۶)
ب. يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ... (مائده: ۶۷)

ج. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ... (نسا: ۵۹)

مورد اول یعنی تأسیس دین که در موضوع ولایت فقیه موضوعیتی ندارد و در مورد دوم (رهبری و جامعه) هم با انقطاع وحی نیز هیچ‌گونه خللی در اصل این مسأله وارد نمی‌شود.

در زمان حاضر نیز فقیه جامع شرایط - با توجه به ادله متعدد نقلی و عقلی به صورت عام منصوب از سوی امامان معصوم (علیهم السلام) و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌باشد؛ هر چند خود مستقیماً با وحی ارتباط ندارد (همان طور که امامان معصوم (علیهم السلام) نیز با وحی ارتباط نداشتند)؛ ولی جایگاه شرعی و شخصیت حقوقی او، منصوب و مرتبط با وحی الهی است. و در انجام هیچ‌کدام از وظایف تعریف شده برای ولایت فقیه نظیر مدیریت، نظارت، و استنباط مصالح و ضروریات جامعه بر اساس مبانی شریعت مقدس و همچنین عقل، نیازی به ارتباط با وحی نمی‌باشد.^(۱)

۱ - همانطور که قرآن کریم به حکومت علما در ادیان گذشته نیز صحه می‌گذارد و شرط حکومت را ارتباط با وحی نمی‌داند. (به آیات ۴۴ سوره مائده و ۲۴۷ سوره بقره مراجعه نمایید.)

۱۳ - کدام فقیه ولایت دارد؟

جواب اجمالی:

در اصل یک صد و نهم قانون اساسی جمهوری اسلامی به سه شرط اساسی زمامداری حکومت اسلامی اشاره شده و آمده است:

شرایط و صفات رهبر:

۱ - صلاحیت علمی لازم برای افتاء در ابواب مختلف فقه.

(فقاہت)

۲ - عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام. (عدالت)

۳ - بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت

و قدرت کافی برای رهبری. (کفایت)

جواب تفصیلی:

بر اساس ادله‌ای که درباره‌ی ولایت فقیه بیان شد، کسی می‌تواند زمام امور را در جامعه اسلامی به دست گیرد که به مقام فقاہت رسیده باشد و بتواند احکام الهی را از منابع مورد وثوق استنباط نماید و مراد از آن "اجتهاد مطلق" می‌باشد؛ یعنی شخص

بتواند حکم هر مسئله‌ای را از منابع دینی استنباط کند و قدرت اجتهاد او منحصر در دایره‌ی خاصی نباشد.

شرط دیگر زمامدار اسلامی "عدالت" است. عقل حکم می‌کند که نمی‌توان زمام‌جامعه‌ای مبتنی بر یک عقیده را به کسی سپرد که در عمل پای‌بند به آن اعتقاد نیست و التزامی به قوانین آن ندارد. از سوی دیگر، ما آیات و روایاتی داریم که اطاعت فاسق و غیر عادل یا ولایت او را انکار می‌کند. مانند آیه‌ی شریفه‌ی: «و لا تُطع من أغفلنا قلبه عن ذکرنا و اتبع هواه»^(۱) - از کسی که او را از یاد خود غافل کرده‌ایم و او پیرو هوی و هوس خود است، پیروی مکن.

در اصول کافی روایتی از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است که در آن حضرت از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل می‌کند: امامت و زمامداری سزاوار نیست، مگر مردی را که در او سه ویژگی باشد:

۱ - ورعی که او را از معاصی و گناهان الهی منع کند.

۲ - حلمی که به واسطه آن مالک و صاحب اختیار غضب خویش باشد.

۳ - نیکویی سرپرستی نسبت به کسانی که زمام آن‌ها را به دست دارد، تا برای آن‌ها چون پدری مهربان باشد.

همین روایت بر شرط دیگری، که عقل نیز بر آن گواه است، دلالت می‌کند و آن «توانایی اداره امری که بر عهده گرفته» است. یعنی فقیه عادل می‌تواند زمام امور جامعه‌ی اسلامی را به

دست گیرد که توانایی اداره آن جامعه را داشته باشد. این مطلب را استدلال عقلا نیز مورد تأیید قرار می‌دهد.

پس شرایط اساسی زمامدار اسلامی عبارتند از: فقاہت، عدالت و توانایی بر اداره‌ی جامعه‌ی اسلامی که در اصل یک صد و نهم قانون اساسی جمهوری اسلامی به این سه شرط اشاره شده است.

بند اول این اصل ناظر به اجتهاد مطلق است. از این‌رو، بر تحقق صلاحیت علمی رهبر برای افتاء در ابواب مختلف فقه و نه یک باب خاص، تصریح می‌کند.

بند دوم ناظر به عدالت رهبر است و چون برای عدالت مراتبی را می‌توان تصور کرد، در این عبارت به وجود عدالتی که برای رهبری امت اسلام لازم است، تأکید شده است.

بند سوم کفایت رهبر توضیح داده شده و با تعابیر « بیش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری » به بایسته‌های نظری و عملی اداره‌ی جامعه اشاره شده است.

۱۴ - چرا ولی باید "فقیه" باشد؟ (چرا یک کارشناس نباشد؟)

- « چون حکومت اسلام، حکومت قانون است، قانون شناسان و از آن بالاتر دین شناسان، یعنی فقها باید متصدی آن باشند. »^(۱)

- مجرای تحقق حکومت الهی در عصر غیبت به استناد شرع و براهین عقلی: تصدی عنوان حاکمیت صرفاً توسط فقیه جامع شرایط است.^(۲)

- « تعجب است از کسانی که استدلال می کنند تا ولایت فقیه را رد کنند و نفی کنند. اگر جامعه ای به ارزش های الهی و به ارزش های دینی اعتنا نداشته باشد، البته می پذیرد که در رأس آن جامعه یک انسانی که از هیچ اخلاق انسانی هم برخوردار نیست، حاکم باشد. می پذیرد

۱ - امام خمینی - کتاب ولایت فقیه - ص ۷۲

۲ - مراجعه شود به پاسخ سؤال دلایل عقلی و نقلی ولایت فقیه (شماره ۱ و ۲) از همین کتاب

که یک هنرپیشه مثلاً در رأس یک جامعه قرار بگیرد. یا یک سرمایه گذار بزرگ، ادارهٔ امور جامعه را به عهده داشته باشد؛ اما آن جامعه ای که پایبند ارزش های الهی است، آن جامعه ای که توحید را قبول کرده است، نبوت را قبول کرده است، شریعت الهی را قبول کرده است، هیچ چاره ای ندارد جز اینکه در رأس جامعه، کسی را بپذیرد که او شریعت اسلامی و الهی را می داند؛ از اخلاق فاضلهٔ الهی برخوردار است؛ اشتباه مرتکب نمی شود؛ ظلم نمی کند؛ برای خود چیزی نمی خواهد؛ برای انسان ها دل می سوزاند؛ ارزش های الهی را بر مسائل و جهات شخصی و گروهی ترجیح می دهد. ^(۱)

۱۵ - ولایت یا وکالت یا نظارت فقیه؟

پاسخ به این سؤال نیازمند ارائه تعریفی دقیق از ولایت فقیه است براساس این نظریه در زمان غیبت امام معصوم (علیه السلام)، فقیه جامع الشرایط (عدالت، فقاہت، کفایت)، نائب عام امام عصر (عجل الله تعالی فرجه) و عهده‌دار همه شؤون اجتماعی آن حضرت می‌باشد و در اداره و رهبری جامعه اسلامی دارای جمیع اختیاراتی است که آن حضرت دارا بودند و تا آن زمان که واجد و جامع شرایط لازم رهبری باشد، دارای ولایت است و هرگاه فاقد همه یا یکی از آن‌ها شود، صلاحیت رهبری نداشته و ولایت او ساقط می‌گردد.

ولایت یا وکالت؛

معنای وکالت و ولایت و نیز تفاوت آن را در چند بند ذیل می‌توان دریافت:

الف - از آنجا که معیار تصمیم‌گیری در ولایت، تشخیص ولی و سرپرست است، اما در وکالت، تشخیص موکل معتبر است؛ پس جمع ولایت و وکالت در مورد واحد ممکن نیست؛ یعنی ممکن

نیست که یک شخص، در یک کار خاص هم ولی بر دیگری باشد و هم وکیل از سوی او.

ب - وکالت در امری داده می‌شود که خود موکل هم بتواند آن را بجا آورد (ماده ۶۶۲ قانون مدنی) پس اگر ولی فقیه، وکیل مردم باشد به معنای آن است که باید تمام موکلان، صلاحیت و توانایی رهبری و ادارهٔ جامعهٔ اسلامی را داشته باشند! و مشخص است که چنین امری ممکن نیست.

ج - موکل همیشه می‌تواند وکیل را برکنار و عزل نماید، در چنین حالتی همیشه افراد می‌توانند با این تفکر که حاکم جامعهٔ اسلامی را قبول ندارند و او را عزل کرده‌اند از پیروی قوانین و دستورات اجتماعی سرپیچی کنند که نتیجهٔ قطعی چنین تفکری، بی‌انضباطی اجتماعی و گسترش هرج و مرج و اختلاف خواهد بود.

د - شخص وکیل، پیش از وکیل شدن از سوی دیگران حقی بر آنان ندارد که به موجب آن حق، وظیفه‌ای برای آنان در وکالت دادن به آن شخص ایجاد شود و لذا آنان مختارند که او را وکیل خود کنند یا نکنند؛ اما در ولایت، شخص ولی، پیش از آنکه مردم ولایت او را بپذیرند از سوی خداوند به واسطهٔ ویژگی‌ها و شرایطی که دارد دارای حق ولایت است که چنین حقی از ناحیهٔ خداوند، وظیفه‌ی پذیرش ولایت را بر دیگران را ایجاب می‌کند و در صورت پذیرش عمومی، این ولایت محقق می‌گردد.

ولایت یا نظارت؟

الف - شیوه‌ی حکومت دینی منحصر به رابطه‌ی ولایتی است. حکومت دینی یعنی حکومتی که دین، ولایت و سرپرستی آن را بر

عهده داشته باشد، که بالطبع اعمال ولایت دینی بر جامعه تنها از طریق حاکم دین‌شناس - که در عصر غیبت همان فقیه جامع شرایط است - صورت می‌گیرد.

ب - اینکه گمان می‌رود اعلام نظر فقیه ناظر و عکس‌العمل مناسب مردم دیندار ضامن اجرای نظر فقیه ناظر است، ناشی از نشناختن جامعه، نشناختن ولایت بر جامعه، نشناختن نقش نوین حکومت‌ها در جوامع امروزی و نشناختن نقش تبلیغات و جوسازی‌های رسانه‌ای می‌باشد. کسی که به امور یاد شده واقف باشد متوجه می‌گردد که حکومت‌ها چگونه با بستر سازی، گرایش‌ها، افکار و رفتار مردم را به سمت و سوی خاصی سوق می‌دهند. البته این سخن به معنای حذف قدرت اختیار مردم در جوامع نیست لکن به معنای تأثیر شایان توجه بسترهای اجتماعی در شکل‌گیری رفتار عمومی و رفتارهای فردی است؛ لذا اگر مدیریت، مدیریت غیردینی گردد تضمینی بر استمرار و ازدیاد علاقه‌ها و گرایش‌های مذهبی مردم نیست، تا بر این اساس به دعوت فقیه ناظر (نه، ولی فقیه) لبیک گویند، بلکه بر عکس دیری نخواهد پائید که این انحراف فرهنگی مبداء این اندیشه خواهد شد که ولی فقیه با افکار بازدارنده مانع پیشرفت جامعه بوده و می‌باید در اندیشه‌های دینی خود تجدید نظر نماید به گونه‌ای که توان همراهی با قافله تمدن بشری را داشته باشد.

ج - دفاع از نظریه‌ی نظام ولایت فقیه به معنای این نیست که روحانیت باید تمامی یا اکثر مناصب سیاسی کشور را اشغال کند؛ در این مقال صرفاً بحث پیرامون ولایت بر جامعه و تصدی این منصب واحد اجتماعی توسط ولی فقیه است، و إلا در نظام ولایی

هیچ منعی برای تصدی امور اجرایی توسط کارشناسان مجرب و متعهد وجود نداشته و ندارد.

اشکال : مردم مگر قاصرند که ولی بخواهند؟

ولایت در اینجا براساس مفهوم فقهی و قرآنی آن؛ *إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا* ... به معنای زعامت و حکمرانی است و نه به معنای ولایت بر مهجورین و صِغار، که بدیهی است که این مفهوم از ولایت (زعامت و حکمرانی) برای همه جوامع و همه اقشار عاقل و بالغ امری عقلایی و ضروری است (زیرا جامعه بدون حکومت و حکومت بدون حاکم، متصور نمی باشد).

۱۶ - مگر عقل "حجت باطنی" نیست، دیگر چه نیازی به ولایت فقیه است؟

در این باره توجه به چند نکته ضروری است:

۱. اصلی ترین روایتی که در آن سخن از حجت ظاهر و باطن آمده، وصیت حضرت امام موسی بن جعفر (علیه السلام) به هشام بن حکم است. حدیث فوق، دارای حکمت‌ها و اندرزهای فراوانی است. در قسمتی از آن آمده است: «... یا هشام! انّ لله علیّ الناس حجتین: حجة ظاهره و حجة باطنه؛ فاما الظاهرة فالرسول و الانبياء و الائمة و اما الباطنة فالعقول...»^(۱)؛ ... ای هشام! همانا خداوند دو گونه حجت بر انسان‌ها قرار داده است: یکی حجت ظاهر و دیگری حجت باطن. حجت آشکار همان رسول و انبیا و ائمه هستند. حجت نهان، عقول است... گفتنی است که نه در این روایت و نه در هیچ حدیث دیگری، عقل و حجت درونی، مکفی از امور دیگر یا برتر از حجت آشکار و بیرونی (انبیا و ائمه علیهم السلام) قلمداد نشده است؛ بلکه اگر عقل برتر و یا مکفی از هدایت‌های وحیانی و حاملان آن بود و با وجود آن انسان حاجت به چیز دیگری نداشت؛ فرستادن رسولان و انزال کتاب‌های آسمانی لغو، و انجام آن بر خداوند حکیم، قبیح و محال شمرده می‌شد. یکی از فلسفه‌های اساسی بعثت پیامبران، این است که نارسایی‌های عقل را جبران کنند و آنجا که شاهباز

اندیشه، قدرت پرواز ندارد، از طریق وحی انسان‌ها را هدایت کنند و آنچه را برای عقل درک‌پذیر نیست، به بشر بنمایانند و او را از ضلالت و گمراهی نجات بخشند و عدل و قسط را در جامعه پیاده سازند. بنابراین اساساً فروغ هدایت پیامبران بسی فراخ‌تر و فراتر از جلوه تابش عقل است. (کما اینکه در اخبار دوران ظهور مکرر آمده است که حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) عقول انسان‌ها را کامل می‌کنند).

۲. مفاد این روایت آن است که: خداوند بر مردم دو حجت دارد؛ یعنی، خداوند بر اساس دو نعمتی که به انسان‌ها داده است، بر آنان احتجاج می‌کند و از آن‌ها حساب می‌کشد و این حجت‌ها دو دسته‌اند:

الف - حجت بیرونی: خداوند بر اساس آنچه به وسیله انبیا و ائمه فرستاده است و آنان به مردم ابلاغ کرده‌اند، سؤال خواهد کرد. از جمله آن‌ها مسأله "ولایت و حکومت" و یا "حجیت فتوا و حکم مجتهد اعلم در عصر غیبت" است؛ چرا که فقیه عادل بر حسب روایات متعدد، جانشین پیامبر(صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) است.

ب - حجت درونی: در مواردی که شخصی نسبت به حکم شرع، جاهل بوده و در جهالت مقصر نبوده و امکان دسترسی به حجت خارجی را نداشته است؛ و یا از مسائلی است که شارع درباره آن حکم نداده است؛ چنانچه عملش منطبق با عقل و فطرت باشد، حجت باطنی قابل قبول است؛ وگرنه مستحق مؤاخذه و عقوبت می‌باشد. بنابراین وجود حجت درونی، نافی حجت خارجی نیست و هر دو یار و همراه یکدیگرند.

۳. نیاز جامعه بشری؛ ولایت و حکومت از لوازم معقول و منطقی همه جوامع بشری است و وجود عقل و خرد و فرزاندگی در افراد، نه تنها نافی آن نیست بلکه مؤید این موضوع است که بایستی در جامعه حکومتی برپا باشد و چه بهتر اینکه این حکومت؛ الهی باشد.

۱۷ - چرا خبرگان به جای مردم رهبر را انتخاب می‌کنند؟

رای تعیین و مشخص شدن ولیّ فقیه، در مقام فرض و تصوّر می‌توان فروض مختلفی را برای مسأله در نظر گرفت که از جمله آن‌ها می‌توان به روش‌های زیر اشاره کرد :

۱- تعیین از طریق رأی مستقیم مردم و انتخابات عمومی

۲- تعیین توسط خبرگان ملت

۳- تعیین از جانب ولیّ فقیه و رهبر قبلی

از میان این سه نیز، دو فرض اوّل در بحث‌ها و نظریات بیشتر مطرح است، لذا به بررسی دو فرض اول می‌پردازیم.

در مورد تعیین ولیّ فقیه، ماهیت کاری که می‌خواهد انجام بگیرد این است که می‌خواهیم فقیه نمونه و برتر را انتخاب کنیم؛ فقیه‌ی که در مجموع، از حیث سه ویژگی فقاقت، تقوا و کارآمدی در مقام مدیریت جامعه، شایسته‌تر از دیگران باشد. سؤال این است که راه انتخاب چنین فقیه‌ی چیست و چه کسی صلاحیت دارد نظر بدهد این فقیه برتر و اصلح کیست؟

همانگونه که در تعیین استاد نمونه ریاضی کشور، مراجعه به آرای عمومی و برگزاری انتخابات، روش صحیحی نیست بلکه باید اساتید ریاضی کشور در این باره نظر بدهند، برای تعیین فقیه نمونه و اصلح نیز راه معقول و درست این است که فقها نظر بدهند؛ کدام فقیه از دیگران شایسته‌تر است؟ و مراجعه به آرای عمومی و رأی مستقیم مردم، در این مسأله نمی‌تواند ملاک باشد. و آنچه که در حال حاضر در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز وجود دارد و عمل می‌شود، همین است که تعیین رهبری و ولیّ فقیه بر عهده مجلس خبرگان است؛ خبرگانی که همگی آنان اهل فقه و فقاہتند و سالیان متمادی در این رشته کار کرده و عمر خویش را صرف نموده‌اند.^(۱)

اما این خبرگانی که در نهایت می‌خواهند ولیّ فقیه را معین کنند، خودشان به دو طریق ممکن است انتخاب شوند. یکی این که در هر شهری که چند فقیه وجود دارد آنان از میان خودشان یک نفر را که شایسته‌تر می‌دانند معرفی می‌کنند و در مرحله بعد در سطح استان چنین انتخابی صورت بگیرد و در نهایت عدّه‌ای به این ترتیب برای مجلس خبرگان معرفی شوند. راه دیگر این است که در هر استان یا در هر شهری، این افراد را از طریق انتخابات عمومی تعیین کنیم، لذا درست است که عموم مردم خودشان

۱ - لازم به ذکر است قاعده فقهی در اسلام نیز چنین است که اگر در موضوعی ۲ نفر انسان عاقل و عادل شهادت دادند موضوع مسجل می‌گردد و در مهم امور (امور مهم) به شهادت ۴ نفر نیاز می‌باشد. حال در مورد ولی فقیه فعلی ۷۴ نفر از خبرگان کشور که هر کدام تقریباً نماینده یک میلیون نفر از جمعیت ایران بوده‌اند به صلاحیت و ارجحیت ایشان شهادت داده‌اند.

متخصص در فقه و اجتهاد نیستند اما با توجه به این که تعداد این افراد در هر شهر یا هر استان بسیار اندک است می‌توانند با کمی تحقیق و پرس و جو بفهمند چه فرد یا افرادی شایستگی بیشتری از دیگران دارند. نظیر این که بخواهیم بهترین متخصص قلب را در یک شهر (نه در یک کشور!) پیدا کنیم که گر چه خودمان متخصص قلب نیستیم اما می‌توانیم با مراجعه به پزشکان و متخصصان و یا تحقیق از بیمارانی که به آنها مراجعه کرده‌اند، مشکل را حل کنیم. لذا برای مشخص شدن و تعیین رهبر و ولی فقیه، از بین راهکارهای مراجعه مستقیم به آرای مردم و تعیین توسط خبرگان، راهکار منطقی و علمی قابل دفاع همین راهکار دوّم یعنی تشخیص و تعیین توسط خبرگان است.

۱۸ - چرا رهبری خودش مجلس خبرگان را تعیین می‌کند؟! (شبهه دور)

مغالطه‌ای که در وارد کردن اشکال دور به رابطه‌ی میان ولی فقیه و خبرگان وجود دارد، در آنجا است که می‌گویند: ولی فقیه اعتبارش را از مجلس خبرگان کسب می‌کند؛ در حالی که اعتبار خود خبرگان به امضای ولی فقیه و از طریق تأیید به وسیله شورای نگهبان است که خود این شورا نیز اعتبارش را از رهبر گرفته است؟

۱ - اعتبار ولی فقیه از ناحیه‌ی خبرگان نیست؛ بلکه نقش آنان "کشف" رهبر منصوب به نصب عام از سوی امام زمان (علیه السلام) است. نظیر اینکه برای انتخاب مرجع تقلید و تعیین اعلم، به سراغ افراد خبره و متخصصان می‌رویم و از آنان سؤال می‌کنیم. در این صورت نمی‌خواهیم آنان کسی را به اجتهاد یا علمیت نصب کنند؛ اگر واقعا آن فرد مجتهد یا اعلم است، تحقیق ما باعث نمی‌شود از اجتهاد یا علمیت بیفتد و اگر هم واقعاً مجتهد و اعلم نیست، تحقیق ما باعث نمی‌شود اجتهاد یا علمیت در او به وجود آید. پس سؤال از متخصصان فقط برای این است که از طریق

شهادت آنان، برای ما کشف یا معلوم شود که آن مجتهد اعلم - که قبل از سوال ما وجود دارد - کیست؟ در اینجا هم خبرگان رهبری، ولی فقیه را به رهبری "نصب" نمی‌کنند؛ بلکه فقط شهادت می‌دهند آن مجتهدی که دارای شرایط است و به حکم امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) حق ولایت دارد و فرمانش مطاع است، کیست!

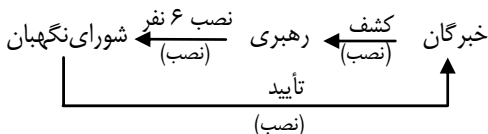
۲ - در انتخابات خبرگان عنصر چهارمی وجود دارد که در دور ادعایی، لحاظ نشده و آن نقش اصلی و عمده مردم است؛ یعنی، شورای نگهبان به هیچ‌وجه، تعیین‌کننده اعضای خبرگان نیست، بلکه اعضای خبرگان با میل خود برای نمایندگی، نامزد می‌شوند و کار شورای نگهبان صرفاً نقش کار شناختی از نظر تشخیص صلاحیت‌های تصریح شده در قانون اساسی و اعلام آن به مردم است و هیچ‌گونه حق نصب ندارد. خود مردم در میان افراد صلاحیت‌دار به نامزدهای مورد نظر خود رأی می‌دهند. بنابراین حلقه دور، باز است و اساساً دوری در کار نیست.

۳ - افزون بر آن که خود مجلس خبرگان - طبق مصوبه داخلی - امر تشخیص صلاحیت‌ها را به اعضای فقهای شورای نگهبان سپرده است و چنانچه بخواهد، می‌تواند آن را به گروه دیگری بسپارد. این امر مطابق قانون اساسی است. (اصل یکصد و هشتم؛ قانون اساسی این حق را به مجلس خبرگان سپرده است.)

هر چند فعلاً گروهی را که خبرگان انتخاب کرده، همان افرادی‌اند که رهبری برای انجام دادن وظایف قانونی دیگری در نظام اسلامی انتخاب کرده است.

۴ - اکنون باید دید مطلب ادعا شده، دقیقاً چه وضعیتی دارد؟ اگر نسبت شورای نگهبان و خبرگان همان نسبتی بود که خبرگان

با رهبری دارد؛ ادعای چنین دور باطلی، قابل قبول بود؛ یعنی به این شکل که تمام گزینه‌های داخل پرانتز بدون استثنا درست باشد:



۱. رهبر شورای نگهبان را تعیین و نصب کند؛
۲. شورای نگهبان، مجلس خبرگان را تعیین و نصب کند؛ (صرفاً تأیید می‌کند؛ به درخواست خود مجلس خبرگان و مردم انتخاب می‌کنند).
۳. خبرگان، رهبر را تعیین و نصب کند. (شناسایی و کشف می‌کنند).

در حالی که واقعیت چنین نیست؛ زیرا نسبت مجلس خبرگان و شورای نگهبان با نسبت دیگر اعضای مجموعه، متفاوت است. علاوه بر آن ذکر این نکته ضروری است که رهبر فعلی را مجلس خبرگانی شایسته ولایت یافتند که شورای نگهبانش را امام (ره) تعیین نموده بودند (نه خود رهبر فعلی) و خود امام نیز با اجماع فراگیر مردمی به رهبری برگزیده شدند (نه انتخاب خبرگان). و خبرگان فعلی عندالزوم به بررسی و کشف رهبر بعدی خواهند پرداخت؛ لذا اساس انتخاب رهبری کنونی کاملاً به دور از غائله "دور" می‌باشد.^(۱)

۱ - برای اطلاع وجود واقعی چنین مسئله‌ای (دور) در انتخاب رؤسای جمهور و نخست وزیران هر سه کشور مدعی مدل لیبرال دموکراسی؛ آمریکا، فرانسه و انگلستان به کتاب پرسش‌ها و پاسخ‌های دانشجویی، جلد ۱۵، صفحه ۲۸۲ مراجعه نمایید.

۱۹ - عزل ولی فقیه!

بر اساس قانون، یکی از وظایف و اختیارات مجلس خبرگان رهبری، نظارت بر کار رهبر و عزل و برکناری وی به هنگامی است که تشخیص دهند برخی یا همه شرایط لازم برای رهبری را از دست داده و مثلاً خدای ناکرده مرتکب گناه کبیره شده و از مسیر عدالت و تقوا منحرف گشته، یا بر اثر بیماری یا عامل دیگری خلل در مشاعر و قوای فکری او واقع شده و یا قدرت اجتهادش را از دست داده و یا دیگر قادر به درک و تحلیل مسائل سیاسی و اجتماعی نیست و فاقد مدیریت و کارآیی لازم برای رهبری است.

البته، نکته مهمی که در این مورد وجود دارد این است که اصولاً آن چه مجلس خبرگان انجام می‌دهد اعلام و تشخیص عزل، و نه حکم به عزل است. زیرا همان‌گونه که به هنگام اعلام رهبری و تعیین وی به عنوان ولی فقیه روشن شد که کار مجلس خبرگان "نصب" ولی فقیه نیست و این‌گونه نیست که با حکم مجلس خبرگان، ولی فقیه واجد شرایط رهبری و ولایت شود بلکه او قبلاً خودش شرایط رهبری را داشته و خبرگان فقط شهادت داده و

تشخیص می‌دهند که این شخص مصداق آن نصب عامی است که امام زمان(علیه السلام) در زمان غیبت کبری دارند، در مورد عزل هم به محض این که رهبر، بعضی یا همه شرایط لازم برای رهبری و ولایت را از دست بدهد خود به خود از رهبری عزل شده و مشروعیتش زایل می‌شود. و به همین دلیل هم گرچه مجلس خبرگان امروز تشخیص آن انحراف و از دست دادن شرایط را می‌دهد اما کلیه تصمیم‌ها، عزل و نصب‌ها و تصرفات و دستورات او از همان زمانی که شرط را از دست داده از درجه اعتبار ساقط می‌شود.

این مسأله یکی از امتیازات و ویژگی‌های نظریه و نظام ولایت فقیه است که به محض این که کوچک‌ترین خللی در شرایط لازم برای رهبری بوجود بیاید رهبر خود بخود عزل می‌شود و اعتبار و مشروعیتش را از دست می‌دهد. در حالی که شما امروز حتی در کشورهای بزرگ و صاحب نام دنیا نظیر آمریکا ملاحظه می‌کنید که رییس جمهور و شخص اول مملکتشان مرتکب جرمی می‌شود و آن جرم حتی در دادگاه و نیز در مجلس سنا به اثبات می‌رسد اما نهایتش این می‌شود که می‌گویند جریمه‌اش را بپردازد ولی می‌تواند همچنان رئیس جمهور هم باقی بماند و نه تنها تصمیمات و کارها و دستورات سابقش (از زمانی که جرم را مرتکب شده تا به حال) معتبر و قانونی است و اشکالی به آن‌ها وارد نیست بلکه از این به بعد هم، همین فرد می‌تواند از تمام اختیارات قانونی خود استفاده کند و حاکمیت داشته باشد.

۲۰- ولایت فقیه و جایگاه مراجع تقلید

برای تبیین "رابطه مرجعیت و ولایت فقیه" باید ماهیت تقلید و کار علما و مراجع تقلید و نیز ماهیت کار ولی فقیه و تفاوت بین آن دو، و به دنبال آن تفاوت بین حکم و فتوا معلوم گردد.

- در بیان ماهیت مسأله تقلید و کار علما و مراجع باید بگوییم که کار مردم در مراجعه به علما و تقلید از آنان در مسائل دینی، از مصادیق رجوع غیر متخصص به متخصص و اهل خبره است که در سایر موارد زندگی بشر هم وجود دارد. پس اجتهاد در واقع عبارتست از تخصص و کارشناسی در مسائل شرعی؛ و تقلید هم رجوع غیر متخصص در شناخت احکام اسلام، به متخصص این فن است و کاری که مجتهد و مرجع تقلید انجام می‌دهد ارائه یک نظر کارشناسی است. این حقیقت و ماهیت مسأله تقلید است.

- اما مسأله ولایت فقیه، جدای از بحث تقلید و از باب دیگری است. این‌جا مسأله حکومت و اداره امور جامعه مطرح است. ولایت فقیه این است که ما از راه عقل یا نقل به این نتیجه رسیدیم که جامعه احتیاج دارد یک نفر در رأس حکومت قرار بگیرد و در مسائل اجتماعی حرف آخر را بزند و رأی و فرمانش قانوناً مطاع

باشد. بدیهی است که در مسائل اجتماعی جای این نیست که هر کس بخواهد طبق نظر و سلیقه خود عمل کند بلکه باید یک حکم و قانون جاری باشد و در غیر این صورت، جامعه دچار هرج و مرج خواهد شد.

بنابراین، ولی فقیه و نهادهایی که در نظام مبتنی بر ولایت فقیه وجود دارند کارشان همان کار دولت ها و حکومت‌هاست؛ و روشن است که کار دولت و حکومت صرفاً ارائه نظر کارشناسی نیست، بلکه کار آن اداره امور جامعه از طریق وضع قوانین و مقررات و اجرای آن‌هاست. به عبارت دیگر، ماهیت کار دولت و حکومت، و در نتیجه ولی فقیه، ماهیت الزام است و حکومت بدون الزام معنا ندارد. و این برخلاف موردی است که ما از کسی نظر کارشناسی بخواهیم، مثلاً وقتی بیماری به پزشک مراجعه می‌کند و پزشک نسخه‌ای برای او می‌نویسد، بیمار هیچ اجباری در قبال آن ندارد و می‌تواند به هیچ‌یک از توصیه‌های پزشک عمل نکند و کسی هم حق ندارد به جرم نخوردن داروی پزشک او را جریمه کند.

پس از روشن شدن ماهیت کار مجتهد و ولی فقیه و تفاوت آن دو، اکنون می‌توانیم ماهیت هر یک از "فتوا" و "حکم" و تفاوت آن‌ها را نیز بیان کنیم. "فتوا دادن" کار مجتهد و مرجع تقلید است. "فتوا عبارت است از نظری که مرجع تقلید درباره مسائل و احکام کلی اسلام بیان می‌کند". آن چه از مرجع تقلید می‌خواهیم این است که "نظر شما در این مورد چیست؟" اما نسبت به ولی فقیه مسأله فرق می‌کند. یعنی کار ولی فقیه نه فتوا دادن بلکه حکم کردن است. "حکم" عبارت از فرمانی است که ولی فقیه، به

عنوان حاکم شرعی، در مسائل اجتماعی و در موارد خاص صادر می‌کند.

این، همان چیزی است که گاهی از آن به "احکام حکومتی" یا "احکام ولایتی" تعبیر می‌کنند که باز هم به همان تفاوت میان "فتوا" و "حکم" اشاره دارد.^(۱)

از آن‌چه گفتیم روشن شد که چون رجوع به مجتهد و مرجع تقلید از باب رجوع به اهل خبره و متخصص است و در رجوع به متخصص، افراد آزادند که به هر متخصصی که او را بهتر و شایسته‌تر تشخیص دادند مراجعه کنند، بنابراین در مسأله تقلید و فتوا هیچ مشکلی وجود ندارد که مراجع تقلید متعددی در جامعه وجود داشته باشند و هر گروه از افراد جامعه، در مسائل شرعی خود مطابق نظر یکی از آنان عمل نمایند. اما در مسائل اجتماعی که مربوط به حکومت می‌شود چنین چیزی ممکن نیست و نمی‌شود بگوییم هر گروهی می‌تواند به نظر خودشان عمل کنند. بر هیچ انسانی که بهره‌ای از عقل و خرد داشته باشد پوشیده نیست که اگر در مسائل اجتماعی، مراجع تصمیم‌گیری متعدد و در عرض هم وجود داشته باشد و هرکس آزاد باشد به هر مرجعی که دلش خواست مراجعه کند نظام اجتماعی دچار اختلال خواهد شد. بنابراین در مسائل اجتماعی و در امور مربوط به اداره جامعه، مرجع

۱ - در این‌جا تذکر این نکته لازم است که در عرف ما بسیار رایج است که به "فتوا" و رأی یک مجتهد در یک مسأله، اطلاق "حکم" می‌شود و مثلاً می‌گوییم "حکم نماز این است"؛ ولی باید توجه داشت که کلمه "حکم" در این‌گونه موارد، اصطلاح دیگری است و نباید با اصطلاح "حکم" که در مورد ولی فقیه به کار می‌بریم اشتباه شود.

تصمیم‌گیری واحد لازم است و در نظریه ولایت فقیه، این مرجع واحد همان ولی فقیه حاکم است که اطاعت او بر همه، حتی بر فقهای دیگر لازم است؛ همچنان که خود مراجع و فقها در بحث‌های فقهی خود گفته و نوشته‌اند که اگر یک حاکم شرعی حکمی کرد هیچ فقیه دیگری حق نقض حکم او را ندارد. (و از نمونه‌های آن می‌توان به حکم تاریخی مرحوم میرزای شیرازی در حرمت تنباکو براساس مصالح مسلمین اشاره کرد که از آنجا که حکم حکومتی و ولایی بود تمام علما و مراجع بزرگ آن زمان نیز تبعیت کردند و یا حکم جهاد میرزا محمد تقی شیرازی)

اما نسبت به جمع بین دو منصب "مرجعیت" و "ولایت امر" در شخص واحد باید بگوییم که علی‌الاصول چنین چیزی لازم نیست که فقیهی که منصب ولایت و حکومت به او سپرده می‌شود مرجع تقلید همه یا لاقلاً اکثر افراد جامعه باشد بلکه اصولاً لازم نیست که مرجع تقلید بوده و مقلدینی داشته باشد. آن چه در ولی فقیه لازم است ویژگی فقاہت و تخصص در شناخت احکام اسلامی و اجتهاد در کنار سایر شرایط ولایت نظیر عدالت و درایت است. البته در عمل ممکن است چنین اتفاقی بیافتد که ولی فقیه قبل از شناخته شدن به این مقام، مرجع تقلید بوده و مقلدینی داشته باشد و یا اتفاقاً همان مرجع تقلیدی باشد که اکثریت افراد جامعه از او تقلید می‌کنند.

۲۱- اگر یکی از فقیهان اعلم تر از ولی فقیه باشد، چه؟

بر اساس ادله "ولایت فقیه"، فقیه جامع شرایط از طرف امام معصوم (علیه السلام) منصوب به نصب عام است، نه نصب خاص؛ لذا در مورد فقیهان یک عصر، دو فرض متصور است:

فرض نخست. یک فقیه اعلم از دیگران در امر رهبری توانا تر و بافضیلت تر از دیگر فقیهان در تمامی شرایط مربوط به آن باشد. در این صورت او به نحو "تعیین" برای رهبری نصب شده است. برای نصب، سه پیامد مترتب است:

الف. بر خود او واجب است که این منصب الهی را بپذیرد و بر اساس آن عمل کند.

ب. بر دیگران - چه فقیهان و چه مردم - واجب است که ولایت او را بپذیرند.

ج. در این فرض دیگر تراحم دو یا چند ولی فقیه متصور نیست؛ زیرا تنها یک نفر ولایت دارد و بس.

فرض دوم. اینکه هیچ یک از فقیهان در شرایط رهبری، اعلم و افضل نباشد و همگی یا چند نفر تقریباً مساوی هم باشند؛ چه در مسائل فقهی و چه در مسائل مربوط به مدیریت و رهبری. این صورت چند پیامد دارد:

الف. بر همه آنان واجب کفایی است که تصدی این امر را بر عهده بگیرند.

ب. همین که یکی از ایشان اقدام به اعمال ولایت و رهبری کرد و یا به وسیله انتخاب مردم، قدرت به او واگذار شد؛ از بقیه فقیهان وظیفه ساقط می‌شود.

ج. بر فقها و دیگر مردم واجب است که از ولی فقیه در امور حکومتی اطاعت کنند.

علاوه بر آن مقصود از علم در بحث "ولایت فقیه"، علم در مرجعیت نیست. حضرت علی (علیه السلام) می‌فرماید: «ایها الناس ان احقّ الناس بهذا الامر أقواهم علیه و أعلمهم بامر الله فیهم»؛ «ای مردم! بدانید که سزاوارترین مردم به این امر (حکومت و ولایت) کسی است که در این کار قوی‌تر و به امر خداوند در حوزه رهبری جامعه آگاه‌تر باشد».

بنابراین مقصود از علم تنها علم فقهی نیست^(۱)؛ بلکه کسی که علاوه بر داشتن فقاقت، دارای عدالت و درایت نیز باشد و به اوضاع کشور و جهان آگاهی کامل داشته باشد تا با بررسی دقیق شرایط و احکام الهی، بهتر بتواند احکام متناسب با شرایط موجود و مصالح جامعه اسلامی را کشف کند. دشمنان اسلام و ترفندهای آنان را بشناسد و در وقت مناسب، بتواند تصمیم‌گیری و به نحو شایسته و با شجاعت اقدام کند. بنابراین چون "فقاقت" تنها یکی از شرایط رهبری جامعه اسلامی است؛ نه تمام آن. از همین رو حتی مرجعی که در مسائل فقهی علم از ولی فقیه باشد، لازم است در مسائل حکومتی تابع ولی فقیه باشد.

۱ - «ولایت فقیه است، نه ولایت اُفقه که اعلمیت هم در آن شرط باشد.»

آیت الله فاضل لنگرانی - در پاسخ به اظهارات آقای منتظری - ۲۵ آبان ۱۳۷۶

۲۲ - تجربه سی ساله اجرای اصل ولایت فقیه و وجود بسیاری از مشکلات در جامعه!

« پس از تشکیل حکوم حقه‌ی نبی اکرم (صلی الله علیه و اله) و حتی سال‌ها بعد از آن بزرگوار - که تا حدود زیادی همان خط و همان طریق در خطوط بارز جامعه رعایت می‌شد - هنوز در جامعه افراد ضعیف و فقیر دیده می‌شدند؛ امیرالمؤمنین (علیه السلام) را مشاهده می‌کنیم که به خانه ایتام و فقرا می‌رفتند؛ کسانی که بچه‌هاشان شب شام نداشتند و مادر با آب گرمی که روی چراغ گذاشته بود، آن‌ها را سرگرم می‌کرد! این حوادث مربوط به چه سال‌هایی است؟ چقدر از انقلاب پیامبر گذشته بود؟ نزدیک به چهل سال از هجرت پیامبر گذشته بود و این حوادث اتفاق افتاده بود.»^(۱)

اکنون نیز در نظام جمهوری اسلامی مشکلات فراوانی به چشم می‌خورد. مثلاً مشکلات اقتصادی کشور، ناشی از عوامل مختلفی

۱ - رهبر معظم انقلاب - ۱۲/۱۲/۱۳۷۰ - دیدار با اعضای کمیته امداد امام خمینی (ره)

است که داوری در موفقیت نظام اسلامی، بسته به بررسی آن هاست. مثلاً، جمعیت کشور پس از پیروزی انقلاب تاکنون بیش از دو برابر شده، قیمت کالاها در سطح جهان متناسب با تورم جهانی بالا رفته است. ضمن اینکه فرهنگ مصرف جامعه بسیار تغییر کرده و سطح توقعات، به نحو چشمگیری بالا رفته است. تحریم های اقتصادی، جنگ و ویرانی هایی که تنها به جرم پایبندی به ارزش های اسلامی بر ما تحمیل شد، حوادث طبیعی فراوان و ... همه در پیدایش این مشکلات نقش دارد. ناهنجاری های فرهنگی نیز چنین است؛ بسیاری از اندیشمندان اسلامی و مربیان دینی، پیش از انقلاب درگیر مبارزه و یا در بند رژیم طاغوت بودند و پس از انقلاب به علت نیاز شدید نظام، به کارهای اجرایی مشغول شدند. گروهی از ارزشمندترین تربیت یافتگان مکتب اسلام نیز در حوادث آغازین انقلاب به دست خیانتکاران و دشمنان اسلام به شهادت رسیدند. بزرگانی چون شهید بهشتی، شهید مطهری، باهنر، رجائی، شهدای محراب و ... که هر یک سرمایه های بی نظیری برای کشور و اسلام به شمار می آمدند. افزون بر این، دخالت دشمن در ایجاد فضای آلوده فرهنگی برای نسل جوان و ... در نابسامانی های فرهنگی تأثیری عمیق گذاشته است.

- و البته بدیهی است که وجود بسیاری از مشکلات هم ناشی از ضعف عملکرد دستگاه های کشور و همچنین بی کفایتی کارگزاران نالایق می باشد زیرا:

« رهبری طبق قانون اساسی در کشور مسؤولیت اجرایی ندارد، جز در زمینه‌ی نیروهای مسلح^(۱). مسؤولیت اجرایی به عهده‌ی قوای سه‌گانه است، متتها مدیریت انقلاب - که همان رهبری باشد - مسؤولیت حفظ جهت‌گیری انقلاب و نظام را دارد؛ باید مواظب باشد انقلاب و نظام از آرمان‌ها منحرف و منصرف نشود؛ فریب دشمن را نخورد و راه را عوضی نرود؛ این‌ها مسؤولیت‌های رهبری است.»^(۲)

- « ممکن است تحقق آرمان‌ها سال‌هایی طول بکشد؛ موانع و مشکلاتی بر سر راه وجود داشته باشد؛ اما جهت حکومت - جهت و سمتگیری این قدرتی که تشکیل شده است - حتماً باید به سمت آن هدف‌ها و آرمان‌ها و آرزوهای باشد که شعار آن داده شده است و داده می‌شود و در متن قرآن و احکام اسلامی وجود دارد. اگر در آن جهت نبود، بلاشک حکومت منحرف است. معیار، این است که عدالت اجتماعی و نظم متکی بر قانون به وجود آید و مقررات الهی همه جا مستقر شود.»^(۳)

- با این همه نظام اسلام موجب سرفرازی و عزتمندی کشور در سراسر جهان و سربلندی و استقلال در برابر استعمارگران و مستکبران دنیا و همچنین اسطوره الهام بخش امت‌های مظلوم و تازیانه خورده تاریخ گردیده است و ولایت فقیه به عنوان محور اقتدار و مرجع حل مشکلات و بحران‌های سی ساله کشور همواره حافظ جمهوریت، اسلامیت و تمامیت ارضی نظام و عامل ثبات سیاست‌های کلان بوده است.

۱ - که امروزه نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران در اوج نظم و اقتدار و بالندگی به سر می‌برند.

۱ - رهبر معظم انقلاب - ۲۲/۲/۱۳۸۲ - دانشگاه شهید بهشتی

۳ - رهبر معظم انقلاب - ۱۹/۹/۱۳۷۵ - عید سعید مبعث

۲۳ - "مردم سالاری دینی" شعار یا واقعیت؟

استفتاء نمایندگان حضرت امام در دبیرخانه ائمه
جمعه سراسر کشور:

پس از اهدای سلام و تحیت، در چه صورت فقیه
جامع الشرایط بر جامعه اسلامی ولایت دارد؟

بسمه تعالی

ولایت در جمیع صور دارد، لکن تولى امور مسلمین و
تشکیل حکومت بستگی دارد به آرای اکثریت مسلمین، که
در قانون اساسی هم از آن یاد شده است و در صدر اسلام
تعبیر می شده به بیعت با ولّی مسلمین.

روح الله الموسوی الخمینی^(۱)

« اسلام به ما اجازه نداده است که دیکتاتوری بکنیم. ما
تابع آرای ملت هستیم. ملت ما هرطور رأی داد ما هم از آن

ها تبعیت می‌کنیم. ما حق نداریم. خدای تبارک و تعالی به ما حق نداده است، پیغمبر اسلام به ما حق نداده است که ما به ملتمان یک چیزی را تحمیل بکنیم.»^(۱)

« جمهوریّت ما از اسلام گرفته شده و اسلام ما اجازه نمی‌دهد در این کشور مردم سالاری نباشد. ما نخواستیم جمهوریّت را از کسی یاد بگیریم؛ اسلام این را به ما تعلیم داد و املاء کرد. این ملت، متمسک به اسلام و معتقد به جمهوریّت است. در ذهن این ملت و در این نظام، خدا و مردم در طول هم قرار دارند و خدای متعال این توفیق را داده است که مردم این راه را طی کنند.»^(۲)

« امام به مردم اعتماد داشتند. انقلاب که پیروز شد، امام می‌توانستند نظری نخواهند، هیچکس هم اعتراضی نمی‌کرد، اما این کار را نکردند. درباره اصل نظام و کیفیت نظام، رفراندم راه انداختند از مردم نظر خواستند، مردم هم گفتند جمهوری اسلامی، و این نظام تحکیم شد. برای تعیین قانون اساسی، امام می‌توانست یک قانون اساسی مطرح کند، همه مردم، یا یک اکثریت قاطعی از مردم همه یقیناً قبول می‌کردند. می‌توانست عده‌ای را معین کند و امام این کار را نکرد. امام انتخابات خبرگان را به راه انداختند...»^(۳) اعتقاد ما این است که حاکمیت بر مردم، جز از قبل پروردگار عالم - که خالق مردم است - و با رضایت مردم، غیر مشروع و غیر صحیح و غیر منطقی است.»^(۴)

۱ - امام خمینی (ره) - کتاب ولایت فقیه - صفحه ۳۹

۲ - رهبر معظم انقلاب - ۲۴/۱۱/۱۳۸۲ - نماز جمعه تهران

۳ - رهبر معظم انقلاب - ۱۴/۳/۱۳۷۸ - نماز جمعه تهران

۴ - رهبر معظم انقلاب - ۱۴/۶/۱۳۷۲ - در دیدار با سفرا و کارداران وزارت امور

« نباید اشتباه شود؛ این مردم سالاری به ریشه‌های دموکراسی غربی مطلقاً ارتباط ندارد. این یک چیز دیگر است. اولاً مردم سالاری دینی دو چیز نیست؛ این طور نیست که ما دموکراسی را از غرب بگیریم و به دین سنجاق کنیم تا بتوانیم یک مجموعه‌ی کامل داشته باشیم؛ نه. خود این مردم سالاری هم متعلق به دین است. »^(۱)

« مکتب بدون مردم متصور نیست؛ چون مکتب ما مکتبی نیست که از مردم جدا بشود. اصلاً این یک فریب است که ما بیایم اسلام را از نفع و خیل مردم جدا کنیم و بگوییم مردم و سرنوشت آن‌ها را رها کنید و به دین و خدا و اسلام بچسبید!

این، همان اسلام تحریف شده است. این، همان چیزی است که امام (ره) از اول شروع مبارزه با آن جنگید. بسیاری از آدم‌های خوب و عالم، حرف امام را در این راه فهمیدند و البته بعضی از متحجران و نادان‌ها هم تا آخر نفهمیدند و هنوز هم بعضی این حقیقت را نمی‌فهمند. تفکر اسلامی، از خیل مردم و برای مردم بودن جدا نیست. هرچیزی که شما دیدید به نظرتان اسلامی است، اما از صلاح مردم مجرد است، بدانید در شناخت و فهم این که آن اسلام است، اشتباه می‌کنید یا در فهم خود آن شیء، محققاً اشتباهی وجود دارد. پس، پایه‌ی ارزش‌های اسلامی و انقلاب ما، بر دو پایه‌ی مکتبی و مردمی است. »^(۲)

۱ - رهبر معظم انقلاب - ۲۰/۸/۱۳۸۰ - در اجتماع بزرگ مردم شهرستان کاشان و آران و بیدگل

۲ - رهبر معظم انقلاب - ۹/۱۱/۱۳۶۸ - در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام

۲۴ - علی (علیه السلام) را مردم نخواستند، در خانه نشست!

« در اسلام مردم یک رکن مشروعیتند، نه همه‌ی پایه‌ی مشروعیت. نظام سیاسی در اسلام علاوه بر رأی و خواست مردم، بر پایه‌ی اساسی دیگری هم که تقوا و عدالت نامیده می‌شود، استوار است. اگر کسی که برای حکومت انتخاب می‌شود، از تقوا و عدالت برخوردار نبود، همه‌ی مردم هم که بر او اتفاق کنند، از نظر اسلام این حکومت، حکومت نامشروعی است.

منتها تقوا و عدالت هم بدون رأی و مقبولیت مردم کارایی ندارد. لذا رأی مردم هم لازم است. اسلام برای رأی مردم اهمیت قائل است. فرق بین دموکراسی غربی و مردم سالاری دینی همین جاست.»^(۱)

۱ - رهبر معظم انقلاب - ۲۶/۹/۱۳۸۲ - دیدار با دانشجویان و اساتید دانشگاه های قزوین

پیش از پرداختن به جواب تفصیلی این نکته قابل تذکر است که فرض مطرح شده در سؤال، به هیچ‌وجه در زمان ما واقع نشده است و آنچه در نوشته‌ها و سخنان دگراندیشان برون‌مرزی یا مقلدان داخلی آن‌ها - مبنی بر عدم مقبولیت نظام اسلامی در میان مردم - ادعا می‌شود فقط برای ایجاد جو کاذب است. در زمان حیات امام راحل (ره) نیز بارها از سوی مخالفان جمهوری اسلامی تبلیغ می‌شد مردم ایران به دلیل مشکلات اقتصادی ناشی از جنگ و محاصره اقتصادی، از جمهوری اسلامی بریده‌اند، ولی ما شاهد بودیم در همان اوضاع مردم به طور گسترده در صحنه حاضر می‌شدند و از هیچ فداکاری دریغ نمی‌کردند و پس از رحلت حضرت امام هم جریان اجتماعی همان شکل و جهت را حفظ کرده است؛ از این رو پشتیبانی مردم از نظام و رهبری آن محفوظ است. و وجود اعتراضات و انتقادات مردمی از وضعیت اقتصادی و مشکلات اجتماعی و عملکرد احزاب و جریانات سیاسی دلیل مخالفت با اسلام و حکومت بر اساس آموزه‌های دینی نیست بلکه اتفاقاً در بسیاری از موارد این ناراضی ناشی از عدم قاطعیت و جدیت بر اجرای احکام متعالی اسلام ناب محمدی است. پس بررسی این فرض و پاسخ گفتن به آن به معنای عدم مقبولیت نظام اسلامی و رهبری آن از سوی مردم نیست.

احتمال عدم مقبولیت نظام اسلامی از سوی مردم، به دو صورت متصور است:

اول . مردم به هیچ وجه حکومت دینی را نپذیرند؛ در این صورت اگر فرض کنیم امام معصوم (علیه السلام) یا فقیه دارای شرایط حاکمیت، در جامعه باشد، به اعتقاد شیعه او از جانب خدا

حاکم و والی است، ولی حکومت دینی تحقق نخواهد یافت، زیرا شرط تحقق حکومت دینی پذیرش مردم است. نمونه بسیار روشن این فرض، ۲۵ سال خانه‌نشینی حضرت علی (علیه السلام) است. ایشان از سوی خدا به ولایت منصوب شده بودند، ولی حاکمیت بالفعل نداشتند، زیرا مردم با آن حضرت بیعت نکردند.

دوم. این است که حاکمیت شخصی که دارای حق حاکمیت شرعی است به فعلیت رسیده باشد؛ ولی پس از مدتی عده‌ای به مخالفت با او برخیزند. این فرض خود دو حالت دارد:

یکی اینکه مخالفان گروه کمی هستند و قصد براندازی حکومت شرعی را - که اکثر مردم پشتیبان آن هستند - دارند؛ شکی نیست در این حال، حاکم شرعی موظف است با مخالفان مقابله کند و آنان را به اطاعت از حکومت شرعی وادار کند. نمونه روشن این مورد برخورد قاطع و خونین حضرت امیر (علیه السلام) با اصحاب جمل، صفین، نهروان پس از تحقق حکومت بود و در زمان کنونی برخورد جمهوری اسلامی با منافقان و گروههای الحادی و محارب از همین گونه است، زیرا روا نیست حاکم شرعی با مسامحه و تساهل راه را برای عده‌ای که به سبب امیال شیطانی قصد براندازی حکومت حق و مورد قبول اکثر مردم را دارند، باز بگذارد.

صورت دوم از این فرض این است که بعد از تشکیل حکومت شرعی مورد پذیرش مردم، اکثریت قاطع آن‌ها مخالفت کنند؛ مثلاً بگویند: ما حکومت دینی را نمی‌خواهیم. با توجه به جواب اجمالی پیش باید گفت: در این حال، حاکم شرعی، هنوز شرعاً حاکم است، ولی با از دست دادن مقبولیت خویش، اجازه اعمال حاکمیت

مشروعش را از دست می‌دهد. یعنی خدا با اولویت دادن به کرامت انسان‌ها و احترام به خواست مردم، اجازه حکومت را به حاکم مشروع اسلامی نداده است؛ چرا که حکومت اسلامی، حاکمیت بر قلب‌هاست و بدون خواست و رضای عمومی امکان تحقق هدف حکومت الهی که هدایت انسان‌ها و تحقق عدالت است وجود نخواهد داشت. شاید بتوان دوران امامت امام حسن مجتبی (علیه السلام) و درگیری ایشان با معاویه و فرار سران سپاه آن حضرت به اردوگاه معاویه را نمونه بارز از فرض اخیر دانست. تاریخ نشان داد حضرت به علت پیروی نکردن مردم از ایشان، عملاً حاکمیت را به صورت مشروط به معاویه سپرد هرچند مردم هم، مکافات این بدعهدی و پیمان‌شکنی خود را دیدند و کسانی بر آنان مسلط شدند که دین و دنیای آن‌ها را تباه کردند.

۲۵ - این همه اختیارات برای ولایت فقیه، دیکتاتوری نمی آورد؟!

در ابتدا ویژگی‌های حکومت استبدادی را مطرح و آن‌ها را با ویژگی‌های حکومت ولایت فقیه در قانون اساسی، مقایسه می‌کنیم. حکومت‌های استبدادی با همه تنوعی که دارند در ویژگی‌های زیر مشترکند:

۱ - شخص یا طبقه خاص، بدون رضایت مردم بر آن‌ها حکومت می‌کند.

۲ - دامنه قدرت حکومت، فوق قانون است و هیچ قانونی آن را محدود نمی‌کند.

۳ - ساز و کاری برای حکومت - نه از سوی مردم و نه از سوی دستگاه‌های خاص نظارتی - وجود ندارد.

در نظام ولایت فقیه هیچیک از این ویژگی‌ها وجود ندارد. که با مراجعه به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، می‌توان آن را تبیین کرد؛

الف: قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، با پذیرش قاطع ۲/۹۸ درصد مردم به تصویب رسید. در ادامه نیز هرگونه تغییری در قانون اساسی باید به تصویب مردم برسد.

طبق قانون اساسی، مردم در تعیین ولی فقیه، از طریق انتخاب نمایندگان مجلس خبرگان دخالت دارند. همچنین آن‌ها در مجاری قانون‌گزاری و مراحل اجرایی حکومت، از طریق انتخابات مجلس شورای اسلامی و انتخابات ریاست جمهوری نقش دارند.

این چهار نحوه‌ی دخالت مردم در حکومت (قانون اساسی، خبرگان، مجلس و ریاست جمهوری)، نه تنها در هیچ یک از حکومت‌های استبدادی وجود ندارد؛ بلکه در مردمی‌ترین نظام‌ها چنین دخالت و مشارکت واقعی و گسترده‌ی مردم مشاهده نمی‌شود.

ب: دامنه قدرت ولی فقیه در قانون اساسی، به دو شکل محدود می‌شود که به کلی با قدرت در حکومت‌های استبدادی متفاوت می‌شود:

۱ - در اصل چهارم قانون اساسی آمده است: « کلیه قوانین و مقررات مدنی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر این‌ها باید بر اساسی موازین اسلامی باشد »؛ یعنی، چهارچوب قوانین اسلام اولین محدودکننده‌ی قدرت ولی فقیه و یا به تعبیر دقیق‌تر تعیین‌کننده‌ی اختیارات اوست.

۲ - ولی فقیه در برابر قانون اساسی تعهد داده است و علاوه بر تعهد الهی خود به اجرای احکام اسلام، با پذیرش منصب ولایت در مجرای قانون اساسی تعهدی نسبت به قانون اساسی دارد. آنجایی که این تعهد، لازم و بدون حق فسخ است، تعهدی مضاعف برای

او محسوب می‌شود و تخلف او از قانون اساسی، باعث خروج او از عدالت و در نتیجه سلب او از ولایت می‌گردد. پس اختیارات ولایت فقیه در قانون اساسی از ناحیه قوانین اسلام و قانون اساسی مقید و محدود است. این محدودیت در نظام‌های استبدادی وجود ندارد.

بنابراین مطلقه بودن ولایت فقیه به معنای بی‌شرط بودن قدرت او نیست؛ بلکه بدین معناست که اختیارات او، محدود به حوزه‌ای خاص از مسائل اجتماعی نیست و همه آنچه را که یک حکومت با آن درگیر است؛ در بر می‌گیرد. اما اعمال قدرت در هر حوزه، باید براساس موازین قانون و اسلام باشد.

ج: حکومت ولایی فقیه از سه ناحیه نظارت می‌شود؛ سه ناحیه‌ای که در نظام‌های استبدادی وجود ندارد:

۱- **نظارت درونی؛** ولی فقیه باید دارای سه شرط باشد: فقاقت، عدالت و درایت. هر یک از این سه شرط، او را از درون نظارت می‌کند. "فقاقت" او را از اتکا به غیر قانون الهی باز می‌دارد، "عدالت" او را از اعمال خواسته‌های شخصی و نفسانی باز می‌دارد و "درایت" او را از خودرأیی و ترک مشورت با اندیشمندان و متخصصان حفظ می‌کند.

- « اگر فقیهی یک مورد دیکتاتوری بکند از ولایت می‌افتد، اسلام هر فقیهی را که ولی نمی‌کند؛ آنکه علم دارد، عمل دارد، مشی‌اش مشی اسلام است، سیاستش سیاست اسلام است. »^(۱)

۲- **نظارت مستمر نمایندگان مجلس خبرگان؛** مجلس خبرگان، علاوه بر وظیفه انتخاب رهبری - که دارای شرایط سه گانه مذکور است - وظیفه نظارت بر استمرار این شرایط و نظارت

۱ - امام خمینی (ره) - صحیفه نور - ج ۹ - ص ۱۸۳

بر چگونگی اعمال قدرت و رعایت شرایط اسلامی و قانونی در آن را نیز بر عهده دارد، که این وظیفه به عهده "کمیسیون تحقیق" مجلس خبرگان می‌باشد.

« رهبر معنوی، تعهد معنوی دارد و خبرگان و مردم از او توقع دارند که حتی یک گناه نکند، اگر گناه کرد بدون اینکه لازم باشد ساقطش کنند، ساقط شده است؛ حرفش نه در مورد خودش حجت است نه درباره مردم.»^(۱)

۳- نظارت مردم بر رهبری؛ در جمهوری اسلامی مردم از دو طریق اعمال نظارت می‌کنند:

الف - با انتخاب نمایندگان مجلس خبرگان، به صورت غیر مستقیم

ب - آزادی بیان - که در قانون اساسی فضای سالمی برای مطبوعات فراهم می‌کند - نظارت افکار عمومی را بر حکومت تشکیل می‌دهد. هرگاه مطبوعات، به راستی برخاسته از افکار عمومی مردم باشد و قصد اخلال، عوام فریبی و ایجاد یأس و ناامیدی در جامعه نداشته باشد می‌تواند این وظیفه را به صورت مستقیم در توجه دادن ولی فقیه به خواست مردم و به صورت غیرمستقیم در جهت‌دهی عمومی مردم در انتخاب نمایندگان مجلس خبرگان، به خوبی انجام دهد.

ج - باب نقد و پیشنهاد به رهبری هم از طریق سایت اینترنتی، مکاتبه، مکالمه و همچنین نمایندگان مقام معظم رهبری در شهرستان‌ها و نمایندگان مجلس خبرگان و مسئولین نظام، کاملاً باز و آزاد می‌باشد. (شاهد این موضوع هم نقد آزاد و علنی مردم در هر کوی و برزن است، در شرایطی که تا قبل از انقلاب کسی جرأت نمی‌کرد حتی نام شخص اول مملکت را ساده به زبان ببرد).

۲۶ - تکلیف دموکراسی چه می شود؟

معمولا سه مبنا در تضاد "جمهوریت" با "ولایت فقیه" وجود دارد^(۱):

مبنای اول: مبنای اصلی تفاوت و تضاد میان جمهوریت و ولایت فقیه، این است که گمان کرده‌اند لازمه‌ی ولایت داشتن فقیه، مهجوریت مردم، نبود رشد و بلوغ اجتماعی و فقدان حق رأی برای آنان است.

پاسخ این است که ولایت در قرآن و روایات، در موارد مختلفی استعمال می‌شود؛ از جمله:

۱. ولایت بر مهجورین که تصدی امور مردگان، سفیهان، صغیران و دیوانگان است. در این معنا از ولایت، در قرآن و روایات، افراد به نوعی عاجز و قاصر از امور خود می‌باشند و لذا شخص "ولی"، تصدی امور آنان را بر عهده می‌گیرد.

۱ - به خواننده گرامی توصیه می‌شود، برای دریافت پاسخ کامل این سؤال، پاسخ سه پرسش قبل را نیز مطالعه نماید.

۲. ولایت به معنای "زعامت" که تصدی امور حکومتی است. افراد در این ولایت عموماً بالغ، رشید و عاقل می‌باشند؛ چنان که آیه‌ی « إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ »^(۱) خطاب به مردم عاقل و بالغ است و ولایت را بر همه‌ی آنان اثبات می‌کند. مراد از "ولایت" در جمهوری اسلامی ایران، معنای دوم است و مردم در آن، حق رأی و دخالت در تعیین سرنوشت و نحوه‌ی حکومت دارند. در جمهوری اسلامی ایران، هم شکل حکومت و قانون اساسی آن، با رأی مردم تعیین شده است و هم انتخاب رهبر از سوی خبرگان به طور غیر مستقیم از طریق مردم صورت می‌گیرد هم مردم به طور مستقیم در انتخاب مسئول قوه مجریه و نمایندگان قوه مقننه دخالت دارند.

مبنای دوم: مشروعیت ولی فقیه جامع الشرایط در شرع، ولایت را برای او ثابت می‌کند؛ بدون اینکه رأی مردم در آن دخالتی داشته باشد و رأی آنان صوری است. در حالی که در جمهوریت دخالت رأی مردم حقیقی است، نه صوری.

پاسخ این است که :

« اگر کسی که برای حکومت انتخاب می‌شود، از تقوا و عدالت برخوردار نبود، همه‌ی مردم هم که بر او اتفاق کنند، از نظر اسلام این حکومت، حکومت نامشروعی است. متنهای تقوا و عدالت هم بدون رأی و مقبولیت مردم کارایی ندارد. لذا رأی مردم هم لازم است. اسلام برای رأی مردم اهمیت

قائل است. فرق بین دموکراسی غربی و مردم سالاری دینی همین جاست. (۱) « (۲)

در جمهوری دینی حاکمیت مردم در طول (در راستای) حاکمیت خداوند است و نه در جهت حذف مردم و هیچکدام قابل حذف نیست. زیرا جمهوری اسلامی تلفیقی از دموکراسی (مردم سالاری) و تئوکراسی (خدا محوری) با حذف زواید آن است.

و اساساً در جمهوری اسلامی حق حاکمیت دوگانه که یک قسمت از آن مال خدا باشد و قسمتی دیگر مال مردم وجود ندارد، در جمهوری اسلامی مشروعیت الهی است، و یک رکن اصلی این مشروعیت حقوق ملت، کرامت انسان‌ها و حفظ حریم شخصی و عمومی افراد است. و به تعبیری حق‌الله و حق‌الناس در جمهوری اسلامی رقیب هم نیستند بلکه بنابر روایت امام صادق (علیه السلام): «حق‌الناس، شاخه‌ای روئیده بر تنه حق‌الله است.»

مبنای سوم: اختیارات پیش‌بینی شده در قانون اساسی برای ولی فقیه، فرا جمهوری است یعنی، در هیچ‌یک از نظام‌های جمهوری برای رئیس حکومت چنین قدرتی در نظر گرفته نشده است!

پاسخ: چنین گمانه‌ای هرگز وجود ندارد؛ بلکه برعکس ولایت مطلقه در نظام جمهوری ایران، قدرتی محدودتر از رئیس حکومت در دیگر نظام‌های سیاسی دنیا دارد. زیرا هر تصمیمی وی حتماً باید

۱ - زیرا دموکراسی غربی علی‌رغم ظاهر فریبنده اش نوعی اولیگارش‌ی (حاکمیت یک طبقه) طبقه سرمایه داری و باندهای قدرت و ثروت است و به هیچ عنوان به معنای نقش واقعی مردم در تعیین حکومت و سرنوشتشان نیست.

۲ - رهبر معظم انقلاب - ۲۶/۹/۱۳۸۲ - دیدار با اساتید و دانشجویان قزوینی

در چهارچوب شرع و عقل و قانون و مصالح عمومی باشد و الاً مشروعیتش را از دست خواهد داد و ساقط خواهد گردید.

« اسلام دیکتاتوری ندارد، اسلام همه‌اش روی قوانین است، و آن کسانی که پاسدار اسلامند اگر بخواهند دیکتاتوری بکنند از پاسداری ساقط می‌شوند، به حسب حکم اسلام»^(۱)

- « یکی از بزرگترین تفاوت‌ها که میان رژیم اسلام و رژیم دموکراسی هست، این است که در حکومت‌های دموکراسی از آنجا که اساس کار، بهره‌گیری مادی است، قهراً روح بهره‌کشی از دیگران در کالبدش دمیده شده و این همان استکبار بشری است که همه چیز را تحت ارادهٔ انسان حاکم قرار می‌دهد و این بعینه همان دیکتاتوری شاهی است که در اعصار گذشته وجود داشت، چیزی که هست، اسمش عوض شده، آنروز استبدادش می‌گفتند امروز دموکراسیش می‌خوانند، بلکه استبداد و ظلم دموکراسی بسیار بیشتر است. آنروز اسم و مسما هر دو زشت بود اما امروز مسمایی زشت‌تر در اسمی زیبا جلوه کرده یعنی استبداد با لباس دموکراسی و تمدن دارد بر سر ملل ضعیف می‌تازد و چه ظلم‌ها و اجحافات و تحکماتی را دربارهٔ آنان روا می‌دارد.»^(۲)

۱ - امام خمینی (ره) - صحیفهٔ نور - جلد ۱۱ - صفحه ۳۷
۲ - علامه طباطبایی - تفسیر المیزان - آیه ۳ سوره مبارکه آل عمران

۲۷ - انتقاد از ولی فقیه؟!

در نگرش دینی نه تنها انتقاد از ولی فقیه با شرایط آن جایز است؛ بلکه یکی از حقوق رهبر بر مردم، لزوم دلسوزی و خیرخواهی برای او است. این حق تحت عنوان "النصیحةُ لِلْأُمَّةِ الْمُسْلِمِینَ" و امر به معروف و نهی از منکر تبیین شده است. نصیحت به معنای خیرخواهی برای رهبران اسلامی است که یکی از ساز و کارهای تحقق آن اندرزدهی است. بنابراین نه تنها انتقاد از ولی فقیه جایز است؛ بلکه در جای خود واجب شرعی است و منافع و مصالح شخصی یا گروهی نباید مانع انجام دادن آن شود. در پایان گفتنی است که انتقاد کننده، نباید انتظار داشته باشد که ولی فقیه یا دیگر مسئولان، به هر انتقادی، جامه عمل بپوشاند. چه بسا مسئولان دلایل محکمی برای افعال خود دارند که انتقاد کننده از آن ها بی خبر است و یا از همه حواشی و مسایل پیرامون آن موضوع اطلاعی ندارند و حتی گاهی ممکن است نظرات و انتقادهای گوناگون و متناقضی ارائه شود که امکان عمل به همه آنها برای مسئولان ممکن نباشد. و آنچه لازم است آنکه، رهبری مسیرها و مجاری انتقال نقدهای سازنده را همواره به روی مردم

باز بگذارد و با مشورت کارشناسان و مشاوران متعدد، تصمیم‌های لازم را اتخاذ نماید که در حال حاضر، رهبر فعلی از راه‌های مختلف پذیرای نقدهای مردمی و نخبگان می‌باشند، مانند:

- ۱- **مجلس خبرگان:** که مردم و نخبگان می‌توانند، مسایلی خود را با نماینده منطقه خود در مجلس خبرگان در میان بگذارند.
- ۲- **دیدار با نخبگان و دانشجویان:** از آنجا که امکان ملاقات حضوری با تمام جمعیت کشور وجود ندارد، ایشان با ترتیب جلسات متعدد عمومی و خصوصی با نخبگان ملت به شنیدن مطالب و نقدها و دیدگاه‌های آنان می‌پردازند و موارد را یادداشت و پیگیری می‌نمایند.

« من هر وقت سخنی شنیده‌ام آن را یادداشت کرده‌ام، این یادداشت‌ها فقط نوشتن روی کاغذ نیست، این‌ها می‌رود در چرخه کار و تلاش و اقدام و تا آنجایی که ممکن است تعقیب می‌شود. »^(۱)

۳- دفتر ارتباط مردمی^(۲):

« این را بدانید که الان منعکس کردن مطلب به من، از منتقل کردن مطلب به هر مسئولی در کشور آسانتر است. اگر یک وقت، کسی بخواهد چیزی به من منعکس کند، اما نکند، تقصیر از خودش است و الا من دیدارهای فراوان و

۱ - مقام معظم رهبری - دیدار با دانشجویان - ماه رمضان ۱۳۸۳

۲ - دفتر معاونت ارتباطات مردمی مقام معظم رهبری :

صندوق پستی : ۱۵۵۵ - ۱۳۱۸۵ نامبر : ۶۶۴۰۸۴۰۵ تلفن : ۵ - ۶۶۴۴۱۳۰۴

سایت : www.leader.ir

جلسات زیاد مردمی دارم.... به علاوه در دفتر ما معاونت ارتباطات مردمی هست، که هر روز صدها نامه از مردم می گیرند و خلاصه می کنند و خلاصه هایش را هم هر روز یک جزوه می کنند - یا به قول شما بولتن - و برای من می آورند.»^(۱)

- البته بدیهی است که می باید مابین توهین، عیب جویی و انتقاد سازنده تفاوت جدی قایل شد:

«عیب جویی از رهبری، مگر چه حسنی دارد؟ رهبری ای که در نظام جمهوری اسلامی، اشاره انگشتش باید بتواند در یک لحظه خطرناک و حساس، مردم را به جانفشانی وادار کند، آیا این مصلحت است که یک نفر به میل خودش بیاید بایستد و بدون حق و بدون موجب، نسبت به او بدگویی کند؟!...»

انتقاد معنایش این است که هر انسانی بنشیند، عیارسنجی کند، ببیند نقطه ضعف کجاست، نقطه قوت کجاست، بعد ببیند این نقطه ضعف به کجا برمی گردد...

بله؛ ما جامعه را جامعه آزادی می دانیم، انتقاد به معنای "عیار سنجی" را کار بسیار خوبی می دانیم و با آن موافقیم.»^(۲)

۱ - مقام معظم رهبری - پرسش و پاسخ دانشجویی - ۲۲/۲/۱۳۷۷

۲ - مقام معظم رهبری - دیدار با نشریات دانشجویی - ۴/۱۲/۱۳۷۷

۲۸ - ولایت فقیه و تنفیذ حکم رئیس جمهور منتخب مردم!

۱ - معنای توحید عبارت از این است که در جامعه حاکمیت خدا باشد نه فقط اینکه انسان معتقد باشد که یک خدایی هم هست. حاکمیت خدا هم به این است که قوانین الهی جاری باشد. لکن هر قانونی به مجری نیاز دارد "لأبَدُ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ" بالاخره جامعه برای اجرای قانون الهی به مجری نیاز دارد، شرایط مجری قانون الهی نیز مفصل در این قوانین ذکر شده است و پس از بحث مفصل به اینجا رسیدیم که مجاری تخصص حکومت الهی در عصر غیبت به نصب عام امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) فقیه جامع شرایط است و حکومت یا حکومت خداست و یا حکومت طاغوت و شقّ سومی هم ندارد.

« یا خداست یا طاغوت، اگر به امر خدا نباشد، رئیس جمهور با نصب فقیه نباشد، غیر مشروع است، وقتی غیر مشروع شد، طاغوت است، وارد شدن در حوزه او وارد شدن در حوزه طاغوت است. طاغوت وقتی از بین می‌رود که به امر خدای تبارک و تعالی یک کسی نصب بشود. شما

نترسید از این چهار نفر آدمی که نمی‌فهمند اسلام چه است، نمی‌فهمند فقیه چه است، نمی‌فهمند که ولایت فقیه یعنی چه. آن‌ها خیال می‌کنند که یک فاجعه به جامعه است. آن‌ها اسلام را فاجعه می‌دانند نه ولایت فقیه را.»^(۱)

۲ - لذا تنفیذ حکم رئیس جمهور به وسیله‌ی ولی فقیه، از اختیارات او در قانون اساسی است و به هیچ‌وجه جنبه‌ی تشریفاتی و صوری ندارد؛

یعنی، به لحاظ قانونی، تا زمانی که ولی فقیه حکم او را تنفیذ نکند، شخص منتخب، ریاستی بر قوه‌ی مجریه ندارد. تعبیر "تنفیذ" و نیز آنچه رهبر فقید انقلاب در تنفیذ ریاست جمهوری فرمودند: « این تنفیذ تا زمانی است که عمل طبق موازین اسلام باشد»، نشان می‌دهد که امضای ولی فقیه به نتیجه‌ی انتخابات مشروعیت می‌بخشد و ثانیاً نقش کنترل‌کننده تا پایان دوران ریاست جمهوری دارد و در صورت انحراف رئیس جمهور از اصول تعیین شده، او را فاقد اعتبار و مشروعیت می‌کند.

اشکال: پس ارزش رأی مردم چه می‌شود؟

از تنفیذ حکم ریاست جمهوری به هیچ عنوان بی اعتباری و بی احترامی به رأی مردم برداشت نمی‌گردد، زیرا:

اولاً: نوعی صیانت از رأی مردم است؛ به این ترتیب که شخصی را که مردم به گمان صلاحیت‌های اعتقادی و قابلیت‌های کاری برگزیده‌اند تا پایان دوره نیز مقید به همان صلاحیت‌ها و قابلیت‌ها باشد.

ثانیاً: نوعی تفهیم و تذکر است به رییس جمهور در همان ابتدای دوره خدمتش؛ که در نظام الهی می خواهد خدمت بکند (نه در نظام لائیک)؛ نظامی که در آن حقوق و کرامت واقعی انسان ها مد نظر است. نظامی که در آن هدف، وسیله را توجیه نمی کند و روش ها می بایست در چهارچوب احکام مترقی و حیات بخش اسلام انتخاب و اجرا گردد.

ثالثاً: روال در تاریخ ۳۰ ساله انقلاب، بر "تنفیذ" بوده است نه بر عدم تنفیذ؛ زیرا مردم از میان گزینه هایی که دارای سوابق و صلاحیت های لازم برای اینکار بوده اند (به تایید شورای نگهبان) به تشخیص خود، فردی را برگزیده اند.^(۱)

۱ - رهبر معظم انقلاب - پس از تنفیذ حکم ریاست جمهوری آقای سید محمد خاتمی - ۱۱/۵/۱۳۸۰:

« در "مردم سالاری دینی" مردم انتخاب می کنند، تصمیم میگیرند و سرنوشت اداره کشور را به وسیله منتخبان خودشان در اختیار دارند، اما این خواست و انتخاب و اراده در چهارچوب احکام و در سایه هدایت الهی، هرگز به بیرون جاده صلاح و فلاح راه نمی برد و از صراط مستقیم خارج نمی شود، نکته اصلی در "مردم سالاری دینی" این است »

۲۹ - چرا "ولایت فقیه" مثل حکومت های سلطنتی مادام العمر است؟!

- « یکی از تفاوت های ولایت فقیه با وکالت فقیه آن است که وکالت، زمامش به دست موکل است و هر زمان که خواست، می تواند وکیلش را عزل کند؛ حتی در شرایطی که وکیل، شایستگی لازم را داشته باشد. اما ولایت این گونه نیست؛ بلکه سمتی است که از سوی شارع مقدس تعیین شده و مانند مرجعیت فقیه است که شرعاً زمان دار نیست. البته زمان دار نبودن ولایت فقیه، در صورتی است که شرایط و صلاحیت رهبری نیز وجود داشته باشد و از این جهت، مانند حکومت های سلطنتی نیست که شاه، در هر زمان شاه باشد، خوب یا بد، توانا یا ناتوان. اگر از نظر طبیعی، مانعی مانند مریضی صعب العلاج دیرپا برای رهبر فعلی ایجاد شود، خبرگان، رهبر جدید را شناسائی و او را برای تولی و پذیرش امت اسلامی معرفی می کنند و اگر بیماری رهبر کنونی، موقت باشد یعنی تقریباً نظر همه پزشکان این باشد که پس از مدتی موقت، ولی قابل اعتناء، درمان می شود، باز در چنین شرایطی خبرگان مردم، رهبری

را به دست شورای سه نفره که در قانون اساسی (اصل یکصد و یازدهم) مشخص شده می‌دهند؛ زیرا کشور اسلامی را نمی‌توان بدون رهبر رها کرد.

مسأله پایین آمدن درجه کمال رهبری یا بالا رفتن درجه کمال برخی از فقیهان دیگر نیز تحت نظارت مستمر "کمیسیون تحقیق مجلس خبرگان" است و در این شرایط، فقیه برتر جدید، اگر به مزایای جدی رهبری دست یافت که در قانون اساسی مثلاً به آن اشاره شده است، چنین فقیه‌ی، جایگزین رهبر سابق خواهد شد. بنابراین، بدون زمان‌دار شدن رهبری نیز این مصالح رعایت شده و می‌شود و چون اصل زمانمند بودن رهبری، در اسلام صبغه شرعی نداشته است، در قانون اساسی نیامده است. «^(۱)

عقل نیز حکم می‌کند که به دلیل ثبات سیاست‌های کلان نظام و برنامه‌ها و چشم‌اندازهای بلند مدت، این رکن ویژه حکومت، بدون دلیل، دستخوش تغییر نگردد.

۱ - آیت الله جوادی آملی - کتاب ولایت فقیه، ولایت فقاقت و عدالت - ص

۳۰ - شورای رهبری؟

موضوع شورا و مشورت موضوعیست که در مقام تصمیم بسیار به آن توصیه شده است ولی در مقام اجرا و تصمیم‌گیری نهایی قطعاً تدبیر و ادارهٔ جامعه به وحدت رویه و مواضع قاطع و بهنگام نیاز دارد و در اسلام نیز هیچ جایگاهی در ادارهٔ شئون مسلمانان شورایی نبوده است^(۱) و در مفاسد و مشکلات آن نیز روایات متعدد^(۲) موجود می‌باشد.

- امام رضا (علیه السلام) در پاسخ « فَلِمَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ فِي الْأَرْضِ إِمَامَانِ فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ »^(۳)

چرا نمی‌شود در یک زمان دو یا چند امام و پیشوا باشند؟ می‌فرمایند: دو نفر قطعاً فعل و تدبیرشان یکنواخت و دور از تعارض نیست.

- از سوی دیگر

« رهبری شورایی، برخلاف سیرهٔ عقلا و متشرعه است، در تاریخ دولت‌ها و حکومت‌ها در جهان، کمتر نمونه‌ای از

۱ - تنها در یک مورد در تاریخ اسلام شورا تشکیل شده است، آن هم برای تعیین رهبری بوده است نه اداره و تدبیر امور (شورای سقیفه)

۲ - در باب « الشَّرْكَةُ فِي الْمُلْكِ تَوْذِي إِلَى الْإِضْطْرَابِ » - شراکت در حکومت موجب اضطراب و تزلزل آن است؛ غررالحکم - صفحه ۳۴۲

۳ - عیون اخبار الرضا - ج ۲ - صفحه ۱۰۱ و علل الشرایع - ج ۱ - صفحه ۲۵۳

آن را می‌توان سراغ گرفت، شاید نکته آن، این باشد که در تدبیر و ادارهٔ سیاسی جامعه، به وحدت تصمیم‌گیری نیازمند است و تعداد و تکثر به ویژه در مواقع حساس به تفویت (از میان رفتن) و تعطیل مصالح می‌انجامد. ^(۱)

- «هم‌اکنون، در مسائل بحرانی، قاطعیت رهبری است که مشکلات را حل می‌کند، شورا تا جلسه تشکیل دهد و بحث کند، کار از کار خواهد گذشت.» ^(۲)

- «اهل بیت (علیهم السلام) هم که با حکومت‌ها به مخالفت پرداخته و به تبیین اندیشهٔ امامت پرداخته‌اند، اشکال‌های فراوانی در اثبات نامشروعیت حکومت‌ها مطرح کرده‌اند، ولی هرگز متعرض فردی بودن این دولت‌ها نشده و شورایی بودن رهبری را عنوان نکرده‌اند.» ^(۳)

اشکال: در روایات اسم "فقها" به صورت جمع آمده، منظور، رهبری آنان به صورت جمعی نبوده است؟

تعبیر فقها ناظر به تک تک فقیهان زمان‌های مختلف است نه در هر زمان چند فقیه،

«یعنی فرد فرد فقهای جامع‌الشرایط منصوب‌اند، نه آنکه ولایت و حق زمامداری برای مجموعهٔ آن‌ها جعل شده باشد.» ^(۴)

۱ - دراسات فی الولاية الفقيه - حسینعلی منتظری - ج ۱ - صفحه ۴۱۴

۲ - آیت الله امینی

۳ - آیت الله سید کاظم حائری - ولایة الأمر فی عصر الغیبه - صفحه ۲۴۱

۴ - همان - صفحه ۲۴۰

۳۱ - ولایت فقیه و حیطة امور شخصی افراد

- حاکم اسلامی در قبال مسائل مهم جامعه، در مقابل فقر مردم، در مقابل تبعیض و شکاف های اجتماعی، در مقابل اخلاق و معنویت مردم، در قبال حفظ استقلال کشور و حفظ آزادی مردم - در آن حدودی که اسلام مقرر کرده است - مسؤول است. این ها مسؤولیت هاست و چون اسلام این را خواسته و این به مردم تعلیم داده شده است و مردم ما به اسلام اعتقاد دارند، لذا توقعشان از مسؤولان امر در کشور در هر رده ای این است که به این مسؤولیت ها عمل کنند و آنچه را که به عنوان وظیفه بر عهدهی آنهاست، انجام دهند.^۱

- ولایت فقیه، جایگاه مهندسی نظام و حفظ خط و جهت نظام و جلوگیری از انحراف به چپ و راست است؛ این اساسی ترین و محوری ترین مفهوم و معنای ولایت فقیه است.^(۲)

۱ - بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با اعضای مجلس خبرگان - ۱۳/۱۲/۱۳۸۱

۲ - بیانات رهبر معظم انقلاب در مراسم سالگرد ارتحال امام خمینی (ع)

دخالت در امور شخصی افراد - که هیچ ارتباطی با نظام اجتماع، در جامعه اسلامی ندارد و یا حکم تامی در مورد آن وارد نشده است - از اختیارات ولی فقیه نیست؛ بلکه ولی فقیه صاحب اختیار اموری است که به نوعی با اداره‌ی جامعه و حکومت اسلامی مرتبط می‌شود. لذا اگر مسائل و امور شخصی به نحوی متصل با مصالح نظام اجتماعی گردد، ولی فقیه مداخله نموده و به حل و فصل آن می‌پردازد. زیرا «حدود ولایت و حاکمیت فقیه، همان حدود فقه است؛ تا هر جای زندگی بشر که فقه اسلامی - یعنی احکام الهی - گسترده است، ولایت و حاکمیت فقیه هم تا همان جا گسترده است و چون می‌دانیم که فقه اسلامی هیچ امری از امور زندگی بشر را از حکم الهی بیرون نمی‌داند و همه‌ی مسائل سیاسی، اقتصادی، فردی، اجتماعی، مشمول حکم الهی است، پس حاکمیت ولی فقیه هم شامل همه‌ی امور فردی و امور اجتماعی و امور سیاسی و امور اقتصادی و امور نظامی و امور بین‌المللی و همه‌ی چیزهایی است که در قلمرو حکم اسلامی و شرعی است.»^(۱)

۳۲ - ولی فقیه و اهل تسنن؟

- به طور مسلم در احکام فردی، کسی آنان را ملزم به پیروی از ولی فقیه نمی‌داند؛ بلکه الزام در ناحیه مسائل اجتماعی و حکومتی است. این امری اجتناب‌ناپذیر است؛ زیرا در هر جامعه‌ای، وحدت رویه لازم است و بدون آن آناارشیسم و هرج و مرج پدید می‌آید. از این رو نه تنها اهل تسنن؛ بلکه غیر مسلمانان نیز در حکومت اسلامی، باید قوانین و هنجارهای اجتماعی اسلام را بپذیرند؛ مگر دایره‌ای خاصی از امور که قابل استثنا است.

- البته بسیاری از فقهای برجسته اهل تسنن، پیروی از علمای شیعه و تقلید از آنان در احکام را جایز می‌دانند؛ به عنوان نمونه می‌توان به فتوای شیخ محمود شلتوت (رئیس جامع الازهر مصر) توجه کرد که در آن به حقانیت تشیع اعتراف شده و اطاعت در مسائل دینی از مذهب شیعه، برای همه فرقه‌ها مسلمین جایز دانسته شده است.

- و در عین حال آنچه موضوع بحث است، این است که همه فقهای اهل تسنن، اطاعت از حاکم مسلمان را واجب می‌دانند؛ به ویژه اگر او فقیه عادل و با تقوا باشد.

۳۳ - ولایت فقیه و سایر کشورهای مسلمان!

همان‌گونه که اقلیم جغرافیایی، فتوای مجتهد و مرجع تقلید را شرعاً محدود نمی‌کند، قلمرو ولایت فقیه را نیز شرعاً تحدید نمی‌سازد. یک ولی فقیه، شرعاً می‌تواند همه جوامع اسلامی روی زمین را اداره کند در صورتی که محدودیت خارجی وجود نداشته باشد؛ ولی در شرایط کنونی، عملاً چنین امری در خارج میسر نیست؛ زیرا مسؤولان ممالک دیگر، آن را دخالت در امور کشورها می‌دانند و مانع چنین امری می‌شوند و دیگر امکان ندارد فقیه‌ی که در یک کشور شرقی است، برای مردم یک کشور غربی برنامه تعیین کند و بالعکس.

اشکال: در صورت تشکیل چندحکومت اسلامی در دنیا تکلیف چیست؟

بنابر دیدگاهی که بیشتر فقها برآنند ولی فقیه از جانب خداوند نصب می‌شود. البته این نصب، نصب شخص خاص نیست بلکه نصب عنوان است؛ یعنی هر که دارای جمیع شرایط رهبری باشد از سوی حق تعالی برای ولایت نصب می‌گردد. ولی شارع فقط ویژگی‌های لازم برای رهبری را اعلام فرموده و مردم را موظف

ساخته که باتوجه به این شرایط رهبر را انتخاب کنند. لیکن تحقق حکومت به خواست و رضایت مردم است نه به نصب شارع (تحقق حاکمیت = احراز شرایط الهی + پذیرش مردم). در این صورت دایره‌ی رهبری ولایت فقیه محدود به حوزه‌ای است که او را انتخاب کرده‌اند و اگر ولی فقیه در سایر کشورها نیز این مقبولیت را داشته باشد، ولایت نیز دارد.

۳۴ - پیرامون رهبر فعلی انقلاب

شرایط فقاہت، عدالت و کفایت ایشان را جداگانه مورد بررسی قرار می دهیم؛

بررسی صلاحیت علمی و فقهی (فقاہت)

همه رساله های عملیه نوشته اند که اگر دو نفر عالم عادل به اجتهاد کسی شهادت دهند، اجتهاد او قابل قبول است؛ این در حالی است که جامعه مدرسین حوزه علمیه قم - که مرکب از ده ها مجتهد مطلق و چندین مرجع تقلید است ایشان را به مرجعیت پذیرفتند. (در اساسنامه جامعه مدرسین آمده است: چیزی به عنوان نظر آن جامعه معتبر است که حداقل شانزده تن از اعضا آنرا امضا کرده باشند. بنابراین اعلامیه جامعه مدرسین به این معنا است که حداقل شانزده تن از مجتهدان و خبرگان در فقه، ایشان را مرجع می دانند.) مضافاً بر آنکه ۷۴ نفر از خبرگان فقاہت و مرجعیت در مجلس خبرگان، ایشان را واجد شرایط رهبری دانسته اند. همچنین درس خارج مقام معظم رهبری - که در آن بسیاری از فضلا شرکت کرده و همگی به وزانت علمی آن شهادت می دهند - دلیل بر بنیه علمی نیرومند و ملکه اجتهاد ایشان است. و البته این توان علمی قبل از رهبری و حتی ریاست جمهوری در ایشان بوده است؛

نه اینکه ایشان در زمان رهبری، درس خوانده و به این رتبه از دانش رسیده باشند.

به دلیل اختصار تنها به ذکر دیدگاه چند نفر از مراجع پیرامون مقام علمی ایشان می پردازیم.^(۱)

آیت الله فاضل لنکرانی (ره):

در مورد مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه ای (دامت برکاته) که مقام شامخ علمی و اجتهاد و فقاہت معظم له جای هیچ گونه تردید نیست؛ اینجانب با توجه به سابقه آشنایی دیرین با ایشان و اطلاع از مراتب تحصیلی، اذعان به اجتهاد به نحو اطلاق وی دارم؛ به علاوه اشاره و بلکه تصریح امام عظیم الشان (قدس سره) در موارد متعدّد به صلاحیت و شایستگی رهبری ایشان، دلیل عمده بر مقام اجتهاد معظم له می باشد.^(۲)

۱ - آقای صانعی در واکنش به اظهارات ۲۳ آبان ۱۳۷۶ آقای منتظری: «اجتهاد حضرت آیت الله خامنه ای (مد ظله العالی) ثبوتاً و اثباتاً نیاز به نظر دادن نداشته و ندارد و نه تنها مجتهد مسلم می باشد، بلکه فقیه جامع شرایط واجب الاتباع است، امید آنکه سایه اش بر سر مسلمین مستدام» - روزنامه ایران - ویژه نامه رمز عبور

جهت اطلاع از نظرات مراجع و بزرگان پیرامون جایگاه علمی ایشان به کتب: "مرجعیت از دیدگاه فقها و بزرگان" - دفتر تبلیغات اسلامی و "پرتویی از خورشید" - علی شیرازی مراجعه نمائید.

۲ - کتاب ولایت فقیه، سایه حقیقت عظمی (سوالات و شبهات رایج) - صفحه

آیت الله جوادی آملی:

اجتهاد و عدالت آیت الله جناب آقای سید علی خامنه ای (دامت برکاته) مورد تأیید می باشد. لازم است امت اسلامی (ایدهم الله) در تقویت رهبری معظّم له در بذل نفس و نفیس در هیچ گونه نثار و ایثار دریغ نفرمایند.^(۱)

زندگی شخصی، فرزندان و ... (عدالت)

رهبر انقلاب فرزند مرحوم حجّت الاسلام و المسلمین حاج سیّد جواد حسینی خامنه ای از علمای آذربایجان می باشند، مادر ایشان دختر مرحوم حجّت الاسلام سیّد هاشم نجف آبادی است، شهید شیخ محمد خیابانی شوهر عمه ایشان می باشد، در روز ۲۴ تیرماه ۱۳۱۸ در مشهد مقدس چشم به جهان گشودند. نام خانوادگی همسر ایشان "خجسته" است و دارای شش فرزند می باشند؛ دو فرزند دختر دارند و نام فرزندان پسرشان سیّد مصطفی، سیّد مجتبی، سیّد مسعود و سیّد میثم است. یکی از دختران ایشان همسر فرزند آیت الله محمدی گلپایگانی رئیس دفتر ایشان است و دختر دیگرشان همسر فرزند آیت الله باقری کنی از علمای تهران است. سیّد مصطفی فرزند بزرگ ایشان با دختر آیت الله خوشوقت ازدواج کرده است. سیّد مجتبی، داماد دکتر غلامعلی حداد عادل است. سیّد مسعود نیز با فرزند آیت الله خرازی (خواهر صادق خرازی) ازدواج کرده است. سیّد میثم کوچکترین فرزند ایشان نیز به ازدواج دختر آقای لولاچیان از بازاریان متدین درآمد است. مقام معظّم رهبری همچون امام راحل فرزندان خود را از فعالیت های سیاسی و

۱ - کتاب ولایت فقیه، سایه حقیقت عظمی (سوالات و شبهات رایج) - صفحه

اقتصادی مبرا داشته و به ایشان توصیه کرده اند که در کارهای اقتصادی وارد نشوند. حجت الاسلام و المسلمین احمد مروی (دامت برکاته) در این رابطه چنین بیان می کند:

«ایشان چهار فرزند پسر دارند که هر چهار نفر، طلبه و معمم هستند و حقیقتاً هم درس می خوانند. خوب هم درس می خوانند. من با این‌ها مأنوسم. انسی داریم، نشست داریم، صحبت می کنیم. یک بار ندیده ام که این‌ها راجع به پولی، امکاناتی و چیزهایی از این قبیل صحبت بکنند. گویی افرادی معمولی هستند و پدرشان هم یک فرد معمولی است. این که آن‌ها برای خودشان دنبال آینده ای باشند زندگی، مال، منال، پول، پس انداز اصلاً وجود ندارد. اگر بود، من مطلع می شدم. چون خیلی با این‌ها مأنوسم من چنین چیزی را واقعاً در این‌ها ندیده ام. آقازاده ها در دفتر مسئولیتی ندارند. فقط در نشر آثار همکاری دارند، جایی هم مشغول نیستند. ممخض در درس و کار طلبگی هستند. خیلی خوب پیشرفت کرده اند. خود آقا مصطفی الان سطوح عالیّه را در قم تدریس می کنند.»^(۱)

- «زندگی مقام معظم رهبری آیت الله خامنه ای، بسیار ساده و در پائین ترین سطح و با کم ترین امکانات می باشد. معظم له مانند معمولی ترین افراد جامعه زندگی می کنند. ما زمانی خدمت ایشان رفتیم و از آقا درخواست نمودیم تا اجازه بفرمایند از داخل منزلشان و وضعیت زندگیشان فیلمبرداری کنیم، تا مردم وضعیت زندگی رهبر خود را ببینند و بفهمند که ایشان چگونه زندگی می کنند.

آقا فرمودند: اگر شما بخواهید زندگی مرا نشان بدهید می ترسم خیلی ها باور نکنند. «^(۱)

- « وظیفه خود می دانم این مهم را به مردم مسلمان و انقلابی ایران بگویم که من از وضع منزل حضرت آیت الله خامنه ای مطلع هستم. در خانه مقام معظم رهبری هرگز بیش از یک نوع غذا بر سر سفره نیست. خانواده ایشان روی موکت زندگی می کنند. روزی به منزل ایشان رفتم، یک فرش مندرس و پوسیده زیر پاهایم پهن بود که من از زبری و خشنی آن فرش - که ظاهراً جهیزیه همسر ایشان بود - اذیت می شدم، از آنجا برخاستم و به موکت پناه بردم. «^(۲)

تدبیر و مدیریت و ... (کفایت)

گزارش نشست اسفند ماه ۱۳۸۸ کمیون تحقیق مجلس خبرگان (پس از وقایع و آشوب های این سال):

«نظر به اینکه وظیفه کمیسیون تحقیق مجلس خبرگان رهبری بررسی درباره اصل ۱۱۱ قانون اساسی است این کمیسیون در هر ماه یک جلسه و در مواقع لزوم جلسات متعدد فوق العاده تشکیل می دهد و به وظیفه تحقیق در پیرامون تداوم، شرایط و اوصاف مربوط به مقام رهبری بحث و بررسی می کند. اینک قرار شد با موافقت هیات ریسه خلاصه ای از نتایج جلسات ویژه اخیر در رابطه با

۱ - راوی: حجت الاسلام سید علی اکبر حسینی www.tebyan.net

۲ - مرحوم حجت الاسلام و المسلمین سید احمد

www.jamejamonline.ir خمینی

تدبیر و مدیریت مقام معظم رهبری خدمت سروران معظم
و خبرگان محترم ملت تقدیم گردد.

در بررسی های این کمیسیون در هیچ کدام از اوصاف و
شرایط مذکور در اصل پنجم و یکصد و دهم قانون اساسی
در این مدت بیست سال و اندی در وجود رهبری نه تنها
کم و کاستی مشاهده نشد بلکه هر مقدار زماناً جلوتر
می روییم، صفات لازم مذکور درخشان تر، مخصوصاً درایت
و مدیریت در حد اعلی، در ایشان متجلی می شود. ^(۱)

رئیس مجلس روسیه پس از دیدار با رهبر انقلاب :

"انگار رهبر شما در خیابان های مسکو راه رفته است و
با همه چیز از نزدیک آشناست." ^(۲)

از مرحوم حاج احمد آقا نیز نقل شده است:

"آن هایی که می گویند آیت الله خامنه ای نه! پس
می گویند چه کسی؟ مثلاً می گویند فلانی! او خانه ی
خودش را هم نمی تواند اداره کند." [البته مرحوم حاج
احمد آقا اسم بردند].

ایشان اضافه کردند:

"عده ای بعد از رحلت امام (ره) و انتخاب حضرت آیت
الله خامنه ای به عنوان رهبر انقلاب، آمدند که شاید به زعم
خویش مرا در مقابل ایشان بتراشند. من متوجه این توطئه
بودم و توی دهن آن ها زدم و معتقدم کسی که می تواند

۱ - سایت دبیرخانه مجلس خبرگان

۲ - مهدی صفوی (سفیر سابق ایران در روسیه) - به نقل از سایت جهان نیوز

بعد از رحلت حضرت امام (ره) بار این مسؤلیت را به خوبی
به دوش بکشید، حضرت آیت الله خامنه ای هستند.^(۱)

علامه حسن زاده آملی:

رهبر عظیم الشان تان را دوست بدارید؛ عالمی، عادل،
مؤمنی، موحدی، سیاسی، دلداری، رهبری، انسانی ربّانی،
پاک، منزه که دنیا شکارش نکرده من جایی سراغ ندارم که
عرض کنم. قدر این نعمت عظیمی را که خدا به شما عطا
فرمود، را بدانید.

خدایا به حق پیغمبر و آل پیغمبر، سایه این بزرگ مرد،
این رهبر اصیل اسلامی، حضرت آیت الله خامنه ای عزیز را
مستدام بدار.^(۲)

و البته لازم به ذکر است تخریب و بدبین کردن مردم نسبت به
ارکان موثر انقلاب از جمله رهبر معظم انقلاب همواره در طی سی
سال گذشته در دستور کار جریان‌های استکباری و عناصر ضد انقلاب
بوده است، چرا که امروز این جریان‌ها به صراحت اذعان می‌دارند،
سرنوشتی انقلاب با وجود ولایت فقیه و نیروهای مردمی امکان
پذیر نیست. به همین منظور بسیاری از افرادی که از ایران خارج
می‌شوند به دلیل احراز شرایط اخذ پناهندگی سیاسی، مجبورند
نطق‌ها و بیانیه‌هایی داشته باشند و لذا این افراد در رسانه‌های
بیگانه، مطالبی را عنوان می‌کنند که هیچ ارتباطی با فعالیت‌های
قبلی‌شان در ایران هم ندارد! مثلاً یک ورزشکار فراری پرده از اسناد

۱ - پایگاه اطلاع رسانی مقام معظم رهبری، محمد نبی حبیبی دبیرکل حزب
موتلفه به نقل از مرحوم سید احمد خمینی .

محرمانه هسته ای بر می دارد! یا یک هنرپیشه از اسناد طبقه بندی شده وزارت اطلاعات می گوید! و یا یک کارگردان جزئیات خصوصی زندگی رهبر انقلاب و فرزندانشان را افشا می کند!

و اِلّا در میان توده های مسلمان و معتقد ایران و سایر کشورهای مسلمان جهان، علی رغم هیاهوهای اقلیتی پر سر و صدا (به دلیل دسترسی به امپراطوری رسانه های استعماری) که نه تنها فقط به رهبری بلکه به اسلام و سایر آموزه هایش هم ارادت و التزامی ندارند. (وقایع و بی حرمتی های روز عاشورای پس از انتخابات ۱۳۸۸ و....) با توفیقات الهی روز به روز بر محبوبیت و اقتدار رهبر مردمی ایران افزوده می گردد.

أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ ^(۱)

خرداد ۱۳۸۹

منابع

- کتاب ولایت فقیه، امام خمینی (ره)
- صحیفه نور امام خمینی (ره)
- کتاب ولایت فقیه، سایه حقیقت عظمی - دفتر فرهنگی فخر الأئمه (علیهم السلام)
- کتاب ولایت فقیه، ولایت فقاہت و عدالت - آیت الله جوادی آملی
- پرسش‌ها و پاسخ‌های دانشجویی (ج ۱۵) - انتشارات نهاد مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها
- پرسش‌ها و پاسخ‌ها (ولایت فقیه و خبرگان) - آیت الله مصباح یزدی